

# شمارش معکوس برای حمله به سوریه؟

تقی روزبه



محکوم کردن قاطع استفاده از گارشیمیائی توسط هر طرف و از جمله دولت اسد، مخالفت با جنگ افروزی و مداخله نظامی توسط قدرت های بزرگ، انتشار اطلاعات مربوط به تصمیمات پشت پرده قدرت های بزرگ و اهداف و مطامع آن ها، تقویت یک جنبش صلح نیرومند جهانی و منطقه ای برای مقابله با گسترش جنگ و خشونت و از جمله علیه مستبدین حاکم، علیه دامن زدن نفرت مذهبی و قومی، مقابله با بنیادگرایی و بن لادنیسم و سلفی گری و حامیان پشت پرده آن ها از جمله اقداماتی است که در برابر نیروهای آزادی خواه برابری طلب، ضد استبداد و ضد امپریالیستی و مدافع صلح قرار دارد.

همه قرائن و گزارش ها و سخنان مقامات آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی حکایت گر حمله قریب الوقوع ائتلاف سه گانه به سوریه است. سی ان ان حتی زمان حمله را روز پنجشنبه اعلام داشته است. همه در انتظار فرمان رسمی او باماهستند. تدارک این حمله در شرایطی صورت می گیرد که:

الف- تصمیم به حمله توسط قدرت های بزرگ و اساسا توسط سه دولت غربی به رهبری آمریکا با دور زدن سازمان ملل و سازوکارهای رسمی و قانونی حاکم بر مناسبات فی مابین کشورهای جهان صورت می گیرد. آن ها به نام جامعه جهانی و اجماع نسبی فی مابین خود نسبت به نقض کنوانسیون منع سلاح شیمیائی توسط یکی از دولت های مورد منازعه و نامطلوب برای آن ها به تصمیم و داوری یک جانبه خود مشروعیت قائل هستند.

ب- آن ها حتی خود را بی نیاز از رعایت تشریفات رسمی و قانونی و اعلام نتایج رسمی بازرسان سازمان ملل از محل وقوع جنایت و کم و کیف ماوقع دانسته و عزم خود برای حمله را اعلام داشته اند. این که آن ها به خود اجازه می دهند که یک جا نقش قاضی و دادستان را به عهده داشته باشند، بازتاب دهنده این حقیقت است که آن ها هم چنان خود را ارباب و پدرخوانده جهان می دانند. در واقع آش بی اعتنائی به این نهادها و سازوکارهای موجود چنان شور شده است که بانکی مون

دبیرکل سازمان و یا نماینده ویژه سازمان ملل درمورد سوریه، نسبت به دورزدن سازمان ملل ابرازنگرانی کرده و خواهان فرصت دادن به دیپلماسی دربرابرگزینه جنگ و نیز روشن شدن نتایج بازرسی شد اند. با توجه به چنین شرایطی است که دولت انگلیس ازسوی متحدین خود با عجله و دردقایق پایانی برای موجه جلوه دادن تهاجم نظامی اقدام به ارائه یک قطعنامه به سازمان ملل باهدف بازکردن راه حمله نظامی کرده است.

ج- آن ها مدعی اند که تردیدی دراستفاده از سلاح شیمیائی توسط دولت اسد ندارند، با این همه هنوز حاضرنشده اند که پیش از حمله اطلاعات و اسنادمورد ادعای خود را به اطلاع افکارعمومی و حتی نهادهای رسمی جهانی برسانند. شاید درنزدآن ها قراراست جهانیان ۶۰ سال دیگر از آن چه که درپشت پرده این تصمیم این روزها می گذرد مطلع بشوند! و اگرکسی هم چون اسنودها و ویکی لیکس هم گوشه های را افشاء کند تحت شدیدترین فشارها و تنبیه ها قرارمی گیرند. و همه این ها درشرایطی است که جهان هنوزهم خاطره حمله به عراق را با ادعاهای مشابهی که بعدا نادرستی اشان اثبات شد، فراموش نکرده است.

د- سیاست یک بام و دوهوا: تقارن زمانی انتشاراسناد سازمان سیا مبنی برآگاهی دولت آمریکا از قصد صدام در استفاده از گازشیمیائی و حمایت دولت آمریکا از صدام درآن زمان، با ادعاهای کنونی این دولت ها که گویا لشکرکشی آن ها قربت الی اله بوده و به خاطرعذاب وجدان ناشی از استفاده از گازشیمیائی است، پرده از ماهیت قسم حضرت عباس و اهداف واقعی این دولت ها برمی دارد. اگر این قدرت ها برآستی این سان وجدانشان از بکارگیری سلاح های کشتارجمعی ( شیمیائی) برانگیخته شده است، آن ها چگونه قادرند فلسفه ایجاد زرداخانه های عظیم و مملو ازانواع گازهای شیمیائی را توجیه ومدلل کنند؟ برآستی این زرداخانه و هزینه هائی که صرف نگهداری و گسترش آن ها می شود برای چیست و آن ها با چنین وجدان حساسی شب ها چگونه آسوده می خوابند؟!

ه- تدارک یک حمله تازه در شرایطی صورت می گیرد که منطقه خاورمیانه به شدت دستخوش امواج بی قرارو هردم فزاینده بحران است. نه فقط خطر جنگ داخلی در مصر و تونس وجود دارد و جنگ های داخلی درسوریه و یمن و عراق و افغانستان و پاکستان با خشن ترین و ناانسانی ترین وجهی شراره می کشد و دولت آمریکا هنوز از کابوس لشکرکشی های قبلی خود رهائی نیافته است، و نه فقط بن لادن عسکریسم علیرغم هلهه و ادعای دولت آمریکا با دفن بن لادن در قعدریا پایان

نیافت\*، بلکه باچهره ای خشن ترو ابعادی پردامنه تر اشاعه هم یافته است. آن ها اکنون رسماً یک پای مهم جنگ و بحران داخلی در عراق و سوریه و یمن و دیگر جنگ های جاری در آفریقا هستند. آن ها حتی مدعی اند که دارای سلاح شیمیائی بوده و مناطق شیعه نشین سوریه را تهدید به استفاده از این سلاح ها کرده اند.

جنگ در سوریه فقط صبقه و خصلت محلی فرقه ای و قومی و مذهبی نداشته بلکه هم چنین دارای وجه منطقه ای و جهانی مهمی هم هست که بدون مداخله و حمایت آن ها از طرف های گوناگون امکان گسترش آن تا این حد و اندازه وجود نداشت. شمار زیادی از جنگ جویان از خارج و مناطق اطراف وارد سوریه شده اند و از خارج و از جمله عربستان تغذیه می شوند. بدیهی است که بدون توافق جناح های ذینع راه خروجی از آن متصور نیست.

و- این که حمله به سوریه با چه هدف مشخص و با چه ابعادی صورت گیرد هنوز بدرستی مشخص نیست و آن چه هم در پشت پرده مشخص شده، در اختیار افکار عمومی قرار نگرفته است. ظاهراً هدف اولیه با توجه به عوامل مجهول و ناشناخته در منطقه و پی آمدهای غیر قابل پیش بینی، درگام نخست حمله ضربتی و کوتاه مدت و تنبیهی در مدنظر است و هنوز سیاست بازدارندگی کامل و نابودی زردخانه و یا سرنگونی رژیم اسد در دستور این حمله قرار نگرفته است. غرض فرود ضرباتی به پاره ای از تأسیسات و تسلیحات اسد است. گرچه واکنش های متقابل زنجیره ای و فعال شدن عوامل پیش بینی نشده می تواند به سرعت هدف را تا نابودی و از کار انداختن تسلیحات سنگین و ایجاد منطقه پرواز ممنوع گسترش دهد (همانطور که در لیبی چنین شد). آن چه که مسلم است هیچ کس نمی تواند پی آمدها و دامنه زنجیروار کنش و واکنش را با قطعیت ارزیابی کند. در اصل مدت ها است که حمله به سوریه در دستور کار این قدرت هاست، اما آن چه که موجب تعویق و نه کنار نهادن آن شده است اوضاع مبهم داخلی سوریه و کشمکش گروه های اپوزیسیون و معارض اسد و پی آمدهای ناشناخته مترتب بر آن است. با همه تلاش دولت های غربی برای شکل دادن و تقویت یک اپوزیسیون متحد و قابل قبول به عنوان جانشین اسد، یعنی آن چنان نیروئی که با اتکاء به آن ها به توان منطقه پرواز ممنوع ایجاد کرد و بر پایه آن پیش رفت، تاکنون ناموفق بوده است. استفاده مجدد از سلاح شیمیائی بار دیگر آن پروژه و از جمله شکل دادن به یک اپوزیسیون وفادار و منسجم را در دستور کار عاجل این قدرت ها قرار داده است.

ز- حمله ددمنشانه و ضد بشری اسد و استفاده وی از گاز شیمیائی اگر

رسمًا قطعیت پیدا کند، در حکم تیر خلاص به خود است، که در پی تحرک جدید اپوزیسیون و قدرت های بزرگ برای ایجاد منطقه آزاد و حائل در دمشق صورت گرفت.

ح- در عین حال حمله به سوریه به عنوان گامی مهم در راستای فلج کردن و از کار انداختن عمق استراتژیک جمهوری اسلامی و تضعیف حزب اله در منطقه صورت می گیرد. گامی که مورد حمایت دولت اسرائیل نیز هست. با این همه گرچه دولت ایران و شخص خامنه ای جنگ با سوریه را فاجعه و با عواقب زیان بار برای جنگ افروزان خوانده است، اما قدرت های حمله کننده، می دانند که در شرایط کنونی جمهوری اسلامی توان مداخله مستقیم و گسترده را نداشته و دیگر متحدان و حامیان سوریه بویژه روسیه هم به واکنش های سیاسی بسنده کرده و در توازن قوای کنونی خود را عملاً درگیر جنگ نخواهند کرد.

با این همه دولت آمریکا همانطور که برژینسکی گفته است فاقد استراتژی روشن و درازمدتی است که این اقدام بخش معنا دار و مشخصی از آن بشمار رود. در حقیقت اقدام آن ها در منطقه بیشتر واکنشی است و با سودای تثبیت موقعیت و اقتدار خود بر منطقه صورت می گیرد. دولت اوباما که با شعار پایان دادن به جنگ عراق و افغانستان و کنترل تبعات آن لشکرکشی ها روی کار آمد و جایزه صلح نوبل را هم با همین ژست و ادعاهای خود ربود، اکنون در روندی متعارض با آن ادعاها و ژست های خود و در همان موقعیت وسوسه انگیز اسلاف خود والبته تحت فشار بخش های دیگری از طبقه سیاسی حاکم و متحدین خود برای حمله قرار گرفته است. نگرانی وی آن است که نتواند هم چون لیبی عمل کرده و به موقع پای خود را از مهلکه بیرون بکشد.

محکوم کردن قاطع استفاده از گارشیمیائی توسط هر طرف و از جمله دولت اسد، مخالفت با جنگ افروزی و مداخله نظامی توسط قدرت های بزرگ، انتشار اطلاعات مربوط به تصمیمات پشت پرده قدرت های بزرگ و اهداف و مطامع آن ها، تقویت یک جنبش صلح نیرومند جهانی و منطقه ای برای مقابله با گسترش جنگ و خشونت و از جمله علیه مستبدین حاکم، علیه دامن زدن نفرت مذهبی و قومی، مقابله با بنیادگرائی و بن لادن‌یسم و سلفی گری و حامیان پشت پرده آن ها از جمله اقداماتی است که در برابر نیروهای آزادی خواه برابری طلب، ضد استبداد و ضد امپریالیستی و مدافع صلح قرار دارد.

# شرایط سیاسی ایران و وظایف اپوزیسیون جمهوریخواه

فرامرز دادور

بدیهی است که در صورت ظهور فضای باز سیاسی در نظام حاکم، بهر دلیل، میبایست از خواست دیرینه مردم که در اوایل انقلاب 1357 سرکوب گردید، یعنی برگزاری یک referendum تحت نظارت سازمان ملل، جهت نظرخواهی عمومی در مورد ضرورت تدوین یک قانون اساسی سکولار، غیر موروثی و دمکراتیک پشتیبانی گردد.

انتخابات غیر آزاد و درون حکومتی اخیر برای ریاست جمهوری (خرداد ۱۳۹۲)، در یک شرایط وخیم سیاسی/اجتماعی/اقتصادی که از طرفی مولود سیاستهای خودکامه و غیر مردمی رژیم جمهوری اسلامی و از طرف دیگر ناشی از تحریمهای اقتصادی دول غرب در قبال سیاست خارجی ماجراجویانه و غیر شفاف اتمی از طرف حکومتگران ایران بوده است، برگزار شد. روحانیت حاکم، تحت کنترل بیت علی خامنه ای، در همراهی با بخشی معینی از سران سپاه و سرمایه داران وابسته به رژیم، با بکاربری موازین امنیتی/پلیسی، هرچه بیشتر بر ارکان استراتژیک اقتصادی و بویژه درآمدهای نفتی دست انداخته، برای حفظ نظام و موقعیت ممتاز خود، فضای رعب و اختناق را بر جامعه تحمیل نموده اند. در نتیجه در نبود آزادیهای دمکراتیک و رشد فرهنگ سودجویانه/ سوداگرانه و آلوده به روابط متأثر از اقتصاد رانتی، جامعه با مشکلات عظیم اقتصادی/اجتماعی روبرو است. در جامعه ای که صنعت نفت و سایر موسسات کلیدی اقتصادی در دست حاکمان و وابستگان نظامی/امنیتی/خصوصی آنها بوده، مجموعه شرکتهای غول پیکر مانند شستا (موسسات سرمایه گذاری تامین اجتماعی) که با دریافت بخشی از درآمدهای بیش از ۱۰ میلیون کارگر و در زیر پوشش قرار دادن ۴۷ درصد از جمعیت کشور (حدود ۲۸ میلیون خانواده های آنها)، بر بخش عظیمی از فعالیتهای اقتصادی و چگونگی معیشت اکثریت در جامعه

کنترل دارند، چندان امیدی به بهبودی در شرایط زندگی مردم تحت سیطره این نظام وجود ندارد. در حالیکه کارگران و زحمتکشان از مزایای مرسوم در جوامع دمکراتیک و از جمله حق تشکل یابی در سازمانها و اتحادیه های مستقل خود برخوردار نبوده، با درجه بیشتری استثمار میگردند و شرایط کاری بسیار نا عادلانه تر، با تهدید به اخراج و از طریق قراردادهای سفید امضا و موقتی به آنها تحمیل میگردد، سرمایه داران و شرکتهای وابسته به نهادهای دولتی و سپاه پاسداران به ثروتهای افسانه ای دست یافته اند. با اینحال، بحرانهای اقتصادی و سیاسی گریبان رژیم را رها نمیکند.

در واقع امورات به نفع حکومتگران به پیش نمیرود و مجموعه عوامل خارجی (ب.م. تهدیدهای نظامی از طرف امپریالیسم امریکا و متحدان آن و محاصره اقتصادی/تحریمها) و عوامل داخلی (ب.م. شدت گیری مبارزات از جانب جنبشهای مردمی)، گروه حاکم را به تجدید نظر در برخی از سیاستهای خارجی و داخلی واداشته است. انتخابات اخیر نشان داد که با ضعیفتر شدن موقعیت شخصی ولی فقیه و بخشا بخاطر شدت یافتن اختلافات بین حکومتگران، اتخاذ سیاستهای پراگماتیک و عقب نشینی های تاکتیکی لازم دیده شده اند. "انتخاب" حسن روحانی به مقام ریاست جمهوری برآمد. مجموعه ای از حرکت سیاسی واقعگرانه از طرف گروه حاکم و ازدیاد فشار از طرف طیفهای میانه روی حکومتی و مبارزات روزافزون آزادیخواهان/عدالتجویان از طرف کارگران، زنان، اقلیتهای ملی-مذهبی و دیگر جنبشهای مردمی میباشد. با این همه، واقعیت این است که بین خط فکری حسن روحانی و طیف "اعتدالگرایی" همراه وی با دیدگاه رایج در بین اصولگرایان و شخص خامنه ای تفاوت اساسی وجود ندارد. بنظر روحانی "ستون خیمه این نظام و انقلاب، ولایت فقیه است" و جامعه به توسعه در هردو عرصه "سیاسی و امنیتی" نیازمند است. روحانی و تعدادی از وزرای پیشنهادی وی در صحنه علنی مجلس، جنبش آزادیخواهی مردم در مقطع انتخابات ۱۳۸۸ را "فتنه" و "اردوکشی خیابانی" توصیف کردند و بنظر روحانی "در انتخابات ایران امکان تقلب وجود ندارد" (ایسنا: ۲۹ مرداد ۱۳۹۲). الهام امین زاده، تنها زن انتصاب گشته به کابینه وی در سمت معاون حقوقی رئیس جمهور از وضعیت اعدامها در ایران دفاع میکند و معتقد است که "ایران در نظام رسانه ای، نظام حقوق اقلیتهای، نظام سیاسی و انتخاباتی، وضعیت خوبی دارد... و... تبعیض جنسیتی در ایران وجود ندارد" (مصاحبه روز با نعمت احمدی، گزارش از نیوشا صفاری/۲۹ مرداد ۱۳۹۲).

پدیدار گشتن هرچه بیشتر شکاف بین جناحهای صاحب قدرت، شرایط مناسبتری را برای اپوزیسیون مردمی جهت پیشبرد مبارزه برای عبور از نظام حاضر فراهم نموده است. بدیهی است که در نظام جمهوری اسلامی قدرت اصلی، بر مبنای نهاد ولایت فقیه، به یک فرد و گروه ویژه دستچین شده ای تعلق دارد و تنها در صورت حذف این سیستم قرون وسطائی و غیر دمکراتیک و استقرار یک نظام انتخابی و دمکراتیک امکان سیاسی برای مشارکت مردم در امور جامعه فراهم میگردد. تاریخ مبارزات مردم در سطح جهان نشان میدهد که مناسبترین راهکار برای پیشرفت، تشخیص تضاد عمده ( در حال حاضر جنبش آزادیخواهی در مقابل حکومت خودکامه دینی) و پیشبرد فعالیتهای اپوزیسیون حول محور حل آن یعنی تغییر نظام میباشد. طرح مطالبات دمکراتیک و مدنی مانند لغو نظارت استصوابی و تغییر در قانون انتخابات تنها در راستای تدوین یک استراتژی روشن انقلابی و تحول طلبانه در بین اکثریت جامعه که خواهان عبور از جمهوری اسلامی هستند، اعتبار میابد.

تجربیات تاریخی نشان میدهند که تلاشهای فعالان در جهت نیل به اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه، عمدتاً وقتی به نتیجه میرسند که علاوه بر وجود زمینه های ذهنی عمومی ( ظهور شناخت و آگاهی لازم در میان بخش عمده ای از جمعیت در مورد ضرورت برای تغییر بنیادی سیاسی در نظام حاکم) در جامعه، جریانات و گروه های سازماندهنده در جنبش دمکراتیک، نیز از قاطعیت و هوشمندی لازم در انتخاب روشهای مبارزاتی برخوردار باشند. امروزه در میان بخش خارج از کشور از اپوزیسیون جمهوریخواه مردمی، حرکتیهای مهمی در جهت اتحاد در عمل انجام میگیرند که علیرغم موفقیتهای زیاد، هنوز حامل برخی کاستیها میباشد. حیاتی ترین مسئله در حال حاضر، نبود یک درک مشترک درست از خصلت فعالیتهای اپوزیسیونی در حیطه استراتژی مبارزاتی جهت عبور از نظام جمهوری اسلامی است و انعکاس این ناروشنی بوضوح در مواضع اخذ شده از طرف برخی از جریانات جمهوریخواه سکولار در رابطه با برگزاری انتخابات اخیر در ایران مشاهده گردید. در میان تحلیلهای گوناگون ارائه شده از طرف آنها، از شعار تحریم و ضدیت با برنامه های سازماندهنده شده از طرف رژیم گرفته تا سیاست حمایت از کاندید اصلاح طلبان حکومتی (حسن روحانی) دیده میشود. گرچه این نظرات متنوع عمدتاً در پرتوی اعتقاد به پیشرفت در جهت ایجاد یک جامعه سکولار و دمکراتیک در آینده مطرح میگشتند و هنوز هم در رابطه با وجود توانمندی "پراگماتیک" در روحانی در جایگاه ریاست جمهوری برای تشنج زدائی در عرصه خارجی و انجام سطحی

از اصلاحات اجتماعی، امید های واهی ادامه دارند، اما آنچه که محرز است تاثیر غیر سازنده ای است که حضور این خط فکری متزلزل و متوهم به اصلاح پذیری نظام، در سازمانیافتگی یک اپوزیسیون قدرتمند و پایبند به هدف ایجاد تغییر و تحول ساختاری در نظام، از خود بجای میگذارد.

اگر تصور درست از نقش توده های مردم در مسائل سیاسی/اجتماعی این است که مسئله اصلی برای آنها رهایی از مشکلات روزانه زندگی و نیل به کامیابی و سعادت در سطح مورد انتظار است و نگاه آنها به موضوعات سیاسی/اجتماعی بر روی محور واقعیات مرتبط با فراز و نشیب در زندگی فردی و شرایط متنوع اجتماعی در سطوح محلی و سراسری جامعه شکل میگیرد. و اگر این یک امر بدیهی باشد که در مقاطع تاریخی، مانند انتخابات اخیر در ایران، اکثریت مردم دستیابی به مطالبات مرتبط با نیازهای شخصی را به حرکت های استراتژیک برای نیل به جامعه آزاد و عادلانه ترجیح میدهند، در آن صورت تصمیمات و حرکت های سیاسی آنها نیز عمدتاً لحظه ای، عملگرایانه و محدود به اهداف کوتاه مدت شکل میگیرند. اما برای یک اپوزیسیون متحد آزادیخواه که بر مبنای یک تحلیل سیاسی مشترک به اصلاح نیافتگی نظام حاکم و لزوم تغییر آن با یک ساختار دمکراتیک سازمان یافته است، راهکارهای مبارزاتی و چگونگی طرح مطالبات و شعارها، تنها میتوانند که بر فراز تدوین یک استراتژی روشن و متعهد به هدف تحول طلبانه آن انتخاب شوند.

با توجه به اوضاع کنونی در ایران، مجموعه اپوزیسیون مردمی و تحول طلب ایران که شامل جمهوریخواهان در داخل و خارج از کشور میگردد، نیازمند به این است که در راستای مبارزات دمکراسی طلبانه خود به یک استراتژی روشن و متکی بر موازین نهفته در مصوبات و همسو با هدف اصلی یعنی نفی اساسی حکومت فقهاتی مجهز باشد. در عین حال بدیهی است که، با حفظ تعهد به خط مشی معطوف به تغییر بنیادی در ساختار سیاسی موجود، جمهوریخواهان آزادیخواه از انجام هر گونه اصلاحات سیاسی/اجتماعی، حتی تحت سیطره غیر دمکراتیک از طرف حاکمان جمهوری اسلامی، استقبال میکنند. مبارزه برای نیل به آزادیهای مدنی و عدالت اجتماعی نمیتواند که تلاش برای و پشتیبانی از هر نوع حرکت برای ایجاد بهبودی در شرایط اجتماعی مردم و تشنج زدائی در روابط با سایر کشورها را در بر نگیرد. بر اساس این بینش تحول طلبانه و متعهد به پیشرفت عادلانه اقتصادی/اجتماعی در جامعه، بر دوش اپوزیسیون

جمهوریخواه است که از مطالبات دموکراتیک که از سوی جنبشهای مردمی و از جمله کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملی/مذهبی طرح میشوند، پشتیبانی نماید. گرچه برای اکثریت مردم ایران و بخشهای وسیعی در میان اپوزیسیون آزادیخواه روشن گردیده است که احقاق خواسته های حقوق بشری و از جمله استقرار آزادیهای سیاسی (ب.م. آزادی بیان/مطبوعات، حق ایجاد تشکلهای مستقل و برقراری انتخابات آزاد) و تمکین به موازین دموکراتیک مدنی مانند نهادینه کردن حق مشارکت آزاد در انتخابات جهت تعیین نمایندگان و مسئولان برای ارگانهای تصمیمگیری (سراسری و محلی)، در ماهیت حکومتگران در نظام جمهوری اسلامی نبوده، بلکه، در گرو انجام تغییر دموکراتیک و ترجیحا خشونت پرهیز در ساختار سیاسی نظام است، با این وجود تلاش برای دامن زدن به طرح این نوع مطالبات دموکراتیک و بویژه اهمیتِ طرد نهاد نظارت استصوابی، بخش عمده ای از وظایف ما را، هم اکنون تشکیل میدهد.

برای جمهوریخواهان آزادیخواه رئوس کلی مطالبات مشترک که در واقع احقاق آنها در گرو تغییر کامل قانون اساسی موجود است، میتوانند به شرح زیر میباشند:

- ۱- آزادی تمامی زندانیان عقیدتی-سیاسی
- ۲- ممنوعیت شکنجه و لغو مجازات اعدام
- ۳- تضمین آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر
- ۴- جدائی مذهب و هر نوع ایدئولوژی از ساختار حکومتی
- ۵- برقراری سیستم آزاد رای گیری عمومی برای انتخاب نمایندگان مردم در نهادهای قانونگذار (پارلمان و مجالس محلی) و تعهد به تضمین پروسه دموکراتیک برای تعیین مسئولان و نهادهای (ب.م. شوراهای) اجرائی
- ۶- تغییر در تمامی قوانین تبعیض آمیز و تضمین حقوق مدنی برابر برای زنان و تمامی ساکنان ایران
- ۷- ایجاد روابط صلح آمیز با دیگر کشورها در پرتوی حفظ استقلال سیاسی ایران و مخالفت با هرگونه تعرض نظامی و دخالت سیاسی (به استثنای موارد حقوق بشری) از طرف دول خارجی

جمهوریخواهان آزادیخواه در راستای تبلیغ و ترویج این مطالبات حقوق بشری، از حق دموکراتیک مردم ایران جهت نفی استبداد فقهاتی و برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی که ترجیحا در چارچوب اعتراضات، اعتصابات، تظاهرات و خیزشهای مسالمت آمیز انجام گیرند،

پشتیبانی میکنند. بدیهی است که در صورت ظهور فضای باز سیاسی در نظام حاکم، بهر دلیل، میبایست از خواست دیرینه مردم که در اوایل انقلاب ۱۳۵۷ سرکوب گردید، یعنی برگزاری یک رفرندام تحت نظارت سازمان ملل، جهت نظرخواهی عمومی در مورد ضرورت تدوین یک قانون اساسی سکولار، غیر موروثی و دمکراتیک پشتیبانی گردد. گذار دمکراتیک و ترجیحاً خشونت پرهیز به نظامی جمهوری، سکولار، آزاد و پایبند به موازین حقوق بشر جهانی، در صورت شکلگیری یک اتحاد وسیع از اپوزیسیون آزادیخواه قبل از آغاز خیزشهای توده های مردم، تاثیر تعیین کننده ای در سامان یابی یک نظام دمکراتیک خواهد داشت.

۲۶ آگوست ۲۰۱۳

## تراژدی بختیار

محسن یلفانی



نتیجه و حاصل اقدام شجاعانه بختیار در صحنه عمل و واقعیت این شد که نیروهای ملی و آزادیخواه، که نمایندگانی اصلی و اصیلشان، چه بخواهیم و چه نخواهیم، جبهه ملی بود، در کنار ضعفها و نابسامانیهای سنتی و مقطعی خود، هزیمت او را نیز به گردن گرفتند و به همان نسبت با کاهش اعتبار و نفوذ خود روبرو شدند.

«یک اسب! تمام کشورم برای یک اسب!»

□ □□□□ □□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□□□□

برخی از دوستان و همراهان قدیم شاپور بختیار تصمیم او را در پذیرفتن نخستوزیری شاه به جاه طلبی او نسبت داده اند. در سیاست، که قاعدتاً هدف آن کسب قدرت است، جاه طلبی لزوماً صفت نکوهیده ای نیست. جاه طلبی، آنجا که به عنوان یک صفت شخصی، باعث زیر پا گذاشتن اصل رعایت امر جمعی و نادیده گرفتن تعهد نسبت به همراهان میشود، نکوهیده است. اما طرفداران بختیار برای این نوع جاه طلبی نیز توجیهی دارند. در تاریخ لحظه های تعیین کننده یا نقطه عطف های پیش می آید که تصمیم گیری فردی را، که ناچار با نادیده گرفتن تعهدات

جمعی همراه است، اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. شاپور بختیار، به هنگام پذیرفتن نخست‌وزیری، صادقانه معتقد بوده است مملکت ما چنین لفظه‌ای را از سر می‌گذرانند و به همین علت حق داشته است که شرط مشورت با همراهانش و کسب موافقت آنان را لازم نداند و تکروری و جدائی در پیش گیرد. (فراموش نباید کرد که صفحات تاریخ جبهه ملی را بیشتر همین تکروری‌ها و جدائی‌ها پر می‌کنند تا اتفاق نظرها و اجماع.) کسانی حتی از این فراتر می‌روند و نه بختیار، که همراهان او در جبهه ملی، را به تخطی از تعهدات جمعی متهم می‌کنند. اینان چنین توضیح می‌دهند که آرمان‌های جمع، و در این میان، راه مصدق که اساس مرامنامه جبهه ملی را تشکیل می‌دهد، از تعهدات و قول و قرارهای جمعی مهم‌تر بوده‌اند. و این بختیار بوده که به آنها وفادار مانده و دیگران نیز می‌بایست از او تبعیت می‌کرده و به او می‌پیوسته‌اند. به نظر اینان، اگر همراهان بختیار چنین کرده بودند، حتی اگر نمی‌توانستند جلوی پیروزی آیت‌الله خمینی و پیروانش را بگیرند، حداقل آبرو و اعتبار خویش، یعنی آبرو و اعتبار جبهه ملی، را برای روزهای آینده حفظ می‌کردند.

طرفداران بختیار بسی بیشتر از کسانی بودند که در تظاهرات به نفع او و به نفع اجرای قانون اساسی شرکت کردند. فراوان بودند کسانی که نخست‌وزیری بختیار را از سر مملکت ما زیاد هم می‌دانستند، اما ترجیح دادند در خانه بمانند. (مردم معمولاً در تظاهراتی شرکت می‌کنند که نتیجه، و بخصوص امنیت آن، تضمین شده باشد - مثل تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷). وقتی سیلاب هجوم می‌آورد، مردم عادی ترجیح می‌دهند به شاخه و ریشه‌ای، هر چند کهنه و پوسیده، بچسبند و خود را به درون یک قایق کاغذی پرتاب نمی‌کنند. کسانی که روشنفکران و نخبگان سیاسی را به علت عدم حمایتشان از بختیار محکوم می‌کنند، در واقع از آنها انتظار دارند که به اندازه مردم عادی هم عقل و شعور نداشته باشند.

از سیاستمدار با سابقه و بادانشی همچون شاپور بختیار بعید است ندانسته باشد که اقدامش به پیروزی، حتی به گونه‌ای نسبی، منجر نخواهد شد. اما حدس و گمان در مورد پیروزی فرضی بختیار - چه همراه با یارانش در جبهه ملی و چه بدون آنان - هر چند اعتباری بیش از همان حدس و گمان نخواهد داشت، وسوسه‌انگیز است؛ زمانی که بختیار نخست‌وزیری را پذیرفت، آیت‌الله خمینی از چنان قدرتی برخوردار شده بود - چه در صحنه داخلی و چه «در رابطه با» عوامل خارجی - که مصالحه و همکاری با او دیگر امکان نداشت و او به چیزی

جز به تمامی قدرت راضی نمی‌شد. بنا بر این راه دیگری جز سرکوب وی و نهضتی که در پی‌اش به راه افتاده بود، وجود نمی‌داشت. اگر بختیار از عهد چنین کاری برمی‌آمد، دیگر کسی او را جاه‌طلب نمی‌شمرد. اگر می‌شمرد هم اهمیتی نداشت، چون برای یک سیاستمدار پیروز جاه‌طلبی دیگر عیب شمرده نمی‌شود. امّا بعید بود منجی هم خطابش کنند. با در نظر آوردن بضاعت سیاسی آن روزگار جامع ایرانی، به احتمال قوی غاصبش می‌خواندند. چرا که رؤیای حکومت «عدل علی» به سرکردگی یک روحانی مبارز و متقی و عارف مسلک را در دل توده به حسرتی ابدی تبدیل کرده بود. بخش آگاه‌تر جامعه، و بخصوص نیروهای «مترقی» نیز، که هنوز زیر هاله مقدس «انقلاب» تنفس می‌کرد و رهنمودهای خود را در آن می‌جست و می‌یافت، به بختیار عنوانی محترمانه‌تر از «حافظ رژیم گذشته و نوکر امپریالیسم» نمی‌داد.

درس تلخ و بی‌افتخاری است. ولی ظاهراً ما تا حکومت اسلامی را با پوست و استخوان خود حس نمی‌کردیم، به معنای هولناک آن پی نمی‌بردیم. دکتر بختیار پزشک حاذقی بود. ولی فراموش کرده بود که استفاده از برخی دواها برای کودکان ممنوع است. درست است که ایرانیان از بیش از یک قرن پیش کار پس‌زدن مذهب از امور دنیوی و جدا کردن آن را از حکومت آغاز کرده بودند و به نتایج ملموس و مؤثری هم رسیده بودند، ولی این نتایج بیشتر در سطح مانده بودند و اعماق جامع ایرانی آنها را جذب نکرده بود. به قول فرانسویان، مقایسه دلیل به حساب نمی‌آید. بخصوص آنجا که پای مقایسه ایرانیان با اعراب در میان باشد. با این حال به آسانی می‌توان پذیرفت که از نظر رشد سیاسی ما هم مردمی هستیم کم و بیش در حد و حدود مردم مصر و تونس، و نه در حد کشورهای اروپائی. نگاهی به آنچه این روزها در این دو کشور می‌گذرد، می‌تواند به تصورات و انتظارات ما از رویدادهای سی و پنج سال پیش ابعاد واقع‌بینانه‌تری بدهد.

امّا در صحن سیاست عملی، آنجا که پای سنجش نیروها و برآورد امکانات و احتمالات و پیش‌بینی تاثری که می‌توان بر آنها گذاشت، در میان است، اقدام بختیار تنها یک اشتباه مرگبار بود که هم به ضرر خود او و هم به ضرر گرایش یا نیروئی که وی نمایندگی‌اش می‌کرد، تمام شد. همراهان بختیار به سنجابی و فروهر، که سرنوشت جبهه ملی را به نهضت آیت‌الله خمینی گره زده بودند، منحصر نمی‌شدند. بختیار از تجربی دکتر غلامحسین صدیقی هم که پیشنهاد نخست‌وزیری را به علت پذیرفته نشدن شرایطش رد کرده بود، آگاهی داشت. ظاهراً شرط اصلی دکتر صدیقی ماندن شاه در ایران بوده است، در حالی که بختیار از

شاه خواست تا کشور را ترک کند. (بختیار توضیح می‌دهد که این شرط را برای آرام کردن آیت‌الله خمینی پیشنهاد کرده بوده که با تکرار شعار «شاه باید برود» امان همه را بریده بود.) آیا بختیار نمی‌دانست که شاه یعنی ارتش و در آن روزها ارتش تنها نیروی بود که هنوز، آن هم نه در بست، قادر و مایل به مقاومت در برابر انقلاب اسلامی بود؟ آیا بختیار تصوّر می‌کرد که در آن شرایط قادر خواهد بود مملکت را به تنهایی، بدون شاه و بدون ارتش اداره کند و مانع پیروزی انقلاب اسلامی شود؟ آیا بختیار از حضور ژنرال هویزر در ایران خبر نداشت و نمی‌دانست که ما موریت او این است که «دم شاه را بگیرد و مثل موش مرده از مملکت بیرون بیاندازد»؟ (عبارتی که سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ارتش شاه، در به اصطلاح دادگاه انقلاب بیان کرد.) هم قرائن حاکی از آن است که بختیار به این پرسشها پاسخ مثبت داده است. در این صورت ناچار باید بپذیریم که او همچون دن کیشوت، با ابزار و آلات جنگی‌ای که در اختیارش هم نبود، نه به جنگ آسیاب‌های بادی، که به مقابله با گردبادی رفت که حتی پیش از نخست‌وزیری او موانع اصلی را درهم پیچیده و از سر راه خود برداشته بود و فقط مانده بود که «توی دهن دولت» بزند.

مدتها پیش از نخست‌وزیری بختیار شاه فهمیده بود که دیگر جایی در این مملکت ندارد و از آن پس فقط در پی فرصت و وسیله‌ای بود که نه به نحوی آبرومندانه، که با آبروریزی کمتری، ایران را ترک کند. شاه برای خروج از ایران چنان بی‌تاب بود که منتظر پایان جلسه را برای اعتماد مجلس به بختیار نشد و از پیش خود را با هلیکوپتر به فرودگاه رساند. مؤثرترین دستاورد بختیار در دوران نخست‌وزیری سی و هفت روزه‌اش در فراهم آوردن همین فرصت خلاصه می‌شود.

بختیار در خارج از کشور نیز همچنان گرفتار این توهّم بود که می‌تواند به مقابل حکومت اسلامی برود و آن را از سر راه بردارد. این توهّم او را به شرکت در ماجرائی کشاند که به کودتای نوژه منجر شد. حاصل کار تثبیت باز هم بیشتر حکومت اسلامی شد که با اعدام بیش از صد افسر و خلبان درجه‌دار ارتش فرصت و بهانه بیشتری برای تضعیف ارتش و تقویت سپاه پاسداران انقلاب به دست آورد. تضعیف ارتش در عین حال عراق را در حمله به ایران مصمّم‌تر کرد.

نتیجه و حاصل اقدام شجاعانه بختیار در صحنه عمل و واقعیت این شد که نیروهای ملّی و آزادی‌خواه، که نماینده اصلی و اصیلشان، چه بخواهیم و چه نخواهیم، جبهه ملّی بود، در کنار ضعفها و نابسامانی‌های سنتی و مقطعی خود، هزیمت او را نیز به گردن گرفتند

و به همان نسبت با کاهش اعتبار و نفوذ خود روبرو شدند. دیگر بزرگان جبهه ملی، مثل سنجابی و فروهر، که راه احتیاط و ملاحظه‌کاری و چپ و راست زدن در برابر انقلاب در پیش گرفتند، از عاقبت امن‌تری برخوردار نشدند. (در مورد دکتر صدیقی، که همگان در پاکدامنی و شجاعتش متفوق‌القولند، برخی می‌گویند که ایشان از نخست‌وزیری بختیار حمایت کرد و دیگران را نیز به پشتیبانی از او فراخواند. اگر این گفته صحت داشته باشد، نمی‌توان ضرب‌المثل واعظ غیرمتعظ را به یاد نیاورد.) مجادله و مباحثه ظاهراً پایان‌ناپذیر بر سر این که کدام یک از اینان به آرمان‌ها و هدف‌های جبهه ملی بهتر و بیشتر خدمت - یا خیانت - کردند، مشغله سرگرم‌کننده اما بیهوده‌ای است. اگر قرار باشد که از خاکستر سیمرغ جبهه ملی و راه مصدق سرانجام ققنوس یک سازمان معتبر و کارای سیاسی غیر مذهبی برخیزد، چیزی که فقدان آن در صحنه سیاسی ایران، نه به یک معضل، که به یک عقد ناگشودنی، تبدیل شده، باید هم‌این بزرگان را پاس داشت و میراث مردم دوستی و میهن‌پرستی آنان را سرمایه چنین کوششی قرار داد.

این ملاحظات نه تحقیق تاریخی و نه برآورد سیاسی است. و تنها قصد از طرح آنها کوشش در انعکاس منصفانه جایگاهی است که یکی از مطرح‌ترین شخصیت‌های تاریخ سیاسی معاصر می‌تواند یا باید در وجدان عمومی مردم میهن ما داشته باشد.

۲۴ مرداد ۱۳۹۲ ۱۵ اوت ۲۰۱۳

## یک سنتز در چهار نکته پیرامون همبستگی جمهوری‌خواهان (۱)

فرهنگ قاسمی

شاید کمتر جمهوریخواهی پیدا شود که در اهمیت ایجاد وحدت بین جمهوری‌خواهان طرفدار سکولاریسم و لائیسیته و دموکراسی تردید داشته باشد. پرسش این است با وجود اینکه همگی به اهمیت اتحاد ادراک و اعتراف داریم پس چرا تشکل بزرگ جمهوری‌خواهان لائیک و سکولار ایران

که بنا بر دلائلی که در ریز خواهد آمد، امروز تبدیل به امری عاجل و ضروری شده است به پیش نمی رود ؟

آیا همبستگی بزرگ جمهوریخواهان ایران هدفی غیر قابل دسترسی است ؟ در این نوشتار کوشش می‌کنیم با اندیشه<sup>۱</sup> ای سنجشگرایانه و با توجه به واقعیت‌های موجود و تجربیات سال‌های اخیر فقط سنتزی را در این زمینه ارائه دهیم. در ارائه این سنتز فرآروند تشخیص تجربی و ذهنی و تحلیل و ارزیابی داده‌ها را از نظر دور نداشته‌ایم، اما در هر حال این مطلب می‌تواند پرسش‌هایی را در رد یا تائید برداشت ما مطرح کند، به همین جهت از کسانی که به هنر اندیشیدن انتقادی آگاهی دارند و در روند همبستگی و اتحاد نیروهای جمهوریخواه فعال بوده اند یا این فعالیت‌ها را دنبال می‌کنند و قادرند از دیدگاهی دیگر به گفتمانی مناسب و خلاق دامن بزنند تقاضا داریم برای روشن‌تر و دقیق‌تر و شفاف‌تر و قابل دفاع‌تر شدن این سنتز خلاقیت‌های خود را بکار اندازند تا شاید بتوانیم به یک نتیجه قابل اطمینان درباره<sup>۲</sup> راه کارهای عملی ایجاد وحدت بین جمهوریخواهان طرفدار سکولاریسم و لائیسیته و دموکراسی که موضوع این نوشته است برسیم.

**آیا ضرورتی برای اتحاد اپوزیسیون جمهوریخواه، لائیک و سکولار وجود دارد؟**

سال‌های طولانی است که کنشگران سیاسی ایران برای هستی بخشیدن به یک تشکل بزرگ جمهوریخواهی تلاش می‌کنند. طی این سال‌ها تحقق همبستگی بزرگ جمهوریخواهان همواره با پستی‌ها و بلندی‌هایی رو برو شده و متأسفانه مشاهده می‌کنیم که نهایتاً این خواست موفق نبوده است.

شاید کمتر جمهوریخواهی پیدا شود که در اهمیت ایجاد وحدت بین جمهوریخواهان طرفدار سکولاریسم و لائیسیته و دموکراسی تردید داشته باشد. پرسش این است با وجود اینکه همگی به اهمیت اتحاد ادراک و اعتراف داریم پس چرا تشکل بزرگ جمهوریخواهان لائیک و سکولار ایران که بنا بر دلائلی که در ریز خواهد آمد، امروز تبدیل به امری عاجل و ضروری شده است به پیش نمی رود ؟

علیرغم آنچه که گفته می‌شود علت اساسی در تنوع فکری جمهوریخواهان نیست، زیرا مردمان هیچ سرزمینی یکپارچه نیستند و ملت‌ها با تنوع و چند پارچگی قوام پیدا می‌کنند. اما بسیاری از ملت‌ها در اثر رشد سیاسی و اجتماعی توانسته اند ساز و کارهایی را بوجود آورند که با آن ساز و کارها قادرند در مواقع بحرانی تعادل خود را باز یابند و

جامعه را به سرعت به شرایط عادی بازگردانند. در جامعه ما این ساز و کارها به اندازه کافی رشد پیدا نکرده اند بنابراین دستیابی به توازن دموکراتیک در آن امری مشکل است.

با نگاهی به شرایط داخلی و وضعیت بین‌المللی و حرکتهایی که در منطقه خاورمیانه به وجود می‌آید نمی‌توان انتظار داشت که وضعیت ایران کماکان به همین منوال باقی بماند. به عبارت دیگر، باید پذیرفت که سرزمین ما آستان حوادث غیرقابل پیش‌بینی می‌باشد. اما همین که کوچک‌ترین تحول در شرایط اجتماعی و سیاسی ایران پدیدار گردد، همانند سایر جنبش‌های که در تاریخ ایران اتفاق افتاده است این بار نیز دو نیروی بزرگ متخاصم در مقابل یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ یکی طرفداران حاکمیت اسلامی که از امکانات بسیاری برخوردارند و دیگری شامل کسانی می‌شود که سکولار و لائیک هستند. متأسفانه نمونه‌های این تقابل خشونت‌آمیز را امروز در بخشی از کشورهای خاورمیانه مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که این پدیده قرن بیست و یکم بدتر از هر جنگ داخلی خسارت بار بوده و استقلال این کشورها و آزادی مردمان آن را به مخاطره انداخته و ثروت ملی آن‌ها را به آتش کشیده است.

بی‌درنگ باید اعتراف کنیم که در چنین آینده‌ای ما جمهوری‌خواهان طرفداران جدایی دین و دولت و دموکراسی و آزادی و استقلال در مقایسه با گروه اول از هیچ امکاناتی برخوردار نیستیم، نه تنها سازمان و تشکیلاتی نداریم بلکه سطوح اختلافات و اشتراک داخلی ما هنوز شفاف و روشن نشده است و در آن زمان بحرانی ممکن است تردید و بی‌اعتمادی بر ما بیش از پیش غلبه کند. بدون شک در چنین شرایطی تا چشم بر هم بزنیم استبدادی دیگر حاکم خواهد شد و نیروهای ما را تار و مار خواهد کرد.

امروز کمبود وحشتناک یک همبستگی بزرگ که شایسته اپوزیسیون جمهوری‌خواه ایران باشد بشدت به چشم می‌خورد. بدون شک در آینده این فقدان باعث خسارتهای بزرگ و جبران‌ناپذیری در زمینه رشد اجتماعی و فرهنگی ایران خواهد شد. بدرستی این کمبود باید مایه شرمندگی و نتیجه ناکارآمدی ندانم کاری و عدم لیاقت تمام جمهوریخواهانی باشد که دست رد به سینه حاکمیت جمهوری اسلامی می‌زنند و در اندیشه ایجاد یک نظام جمهوری دموکرات، آزادی‌خواه، استقلال‌طلب، سکولار و لائیک هستند و فردا همین نسل باید پاسخگوی اشتباه بزرگ خود در برابر نسل‌های آینده و تاریخ ایران باشد.

پس آنچه که امروز اهمیت دارد این است که بدانیم چه نوع وحدتی و با چه ضوابطی باید بر پا کنیم که در روند حرکت و تحول، آن مشکلات و موانع سال‌های گذشته، اتحاد ما را از پای در نیاورد و اگر این موانعی تظاهر پیدا کردند بتوانیم آنها را خنثی‌سازیم. برای اینکه وحدت نیروهای جمهوری‌خواه و مترقی بتواند به درستی پای بگیرد و در میان ایرانیان آگاهی قابل اعتماد را به وجود آورد، باید اندیشه راهنمای آن تنها به دست گرفتن قدرت سیاسی نبوده بلکه در خط مشی و ساختار و رفتار خود مسبب و مبلغ تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه نیز باشد. پس تمام کسانی‌که در این وحدت مشارکت می‌کنند باید به درستی با اندیشه و کردار خود اصول مندرج آن را نه فقط در قول بلکه در عمل نمایندگی کنند.

### **دو مانع تاکتیکی و دو مانع استراتژیک**

به نظرم در این راه دو مانع مهم تاکتیکی و دو مانع بزرگ استراتژیک را می‌توان مورد توجه قرار داد:

**نخستین مانع تاکتیکی اینکه** برخی از جمهوری‌خواهان معتقدند که باید تنها در اندیشه تشکل طرفداران جمهوری خواهی نبود بلکه برای ایجاد آن تشکل بزرگ، که قادر باشد جمهوری اسلامی را از پای درآورد، اشکالی ندارد که با طرفداران پادشاهی نیز همکاری کرد. آنان به این نکته مهم توجه نمی‌کنند که در ذات و طبیعت پادشاهی نطفه تبعیض گرائی نهفته است و این تبعیض گرائی خلاف سکولاریسم می‌باشد .

**دومین مانع تاکتیکی** شامل کنش ناموزون جمهوری‌خواهانی می‌شود که گمان دارند می‌توان اصلاحات و بازسازی ایران را با استفاده از اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی انجام داد. اینان نیز توجه ندارند که ولایت مطلقه فقیه حاکم در ایران به هیچ وجه حاضر نیست قدرت خود را با دیگران بخصوص با مردم تقسیم کند و با وجود ولی فقیه، قانون اساسی ایران تغییر ناپذیر باقی می‌ماند. این قانون اساسی و آن ولی فقیه به هیچ روی اجازه اصلاحات را در ایران به دولت‌های اصلاح‌طلب منبعت از استبداد دینی نخواهد داد. "چگونه میشود تصور کرد که ولی فقیه، قدرت مطلقه خود را به مردم واگذار کند و اجازه بدهند تا قانون اساسی در جهت مشارکت مردم در سرنوشت خودشان تغییر پیدا کند. این تصورات خام بارها و بارها تجربه شده و نتیجه‌ای در بر نداشته است. دیدیم که حاصل تجربه دولت اصلاحات نیز بی‌حاصل بود، تا بدانجا که حتی خود اصلاح‌طلبان نیز اذعان داشتند نظام قابل اصلاح نیست. پس هرگونه اصلاحات و بازسازی ایران تنها با گذر از

متأسفانه، این هر دو گروه، که در مقایسه با سایر گروه‌های جمهوری‌خواه فعال‌ترند، با این که خود را سکولار و دموکرات می‌دانند و به دنبال ایجاد یک جامعه مدرن در ایران هستند، سهواً یا عمدتاً، سد راه همبستگی بزرگ جمهوری‌خواهان سکولار شده اند. گروه نخست آب به آسیاب طرفداران پادشاهی میریزد و شفافیت خود را در اصل جمهوری خواهی از کف می‌دهد و دومی آب در هاون می‌کوبد و نیروهای خود را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی می‌فرساید. از همه مهمتر خاصیت اپوزیسیون بودن خود را خدشه‌دار می‌کند.

**نخستین مانع استراتژیک مسئله فرهنگ تکروری و عدم پایبندی به اخلاق سیاسی در میان بخش بزرگی از کنشگران سیاسی و مدعیان اداره مملکت ماست.** در واقع رشد ناکافی فرهنگ دموکراسی و تعطیل نهادهای سیاسی و اجتماعی از دوران پهلوی تا به امروز جامعه ما را دچار تکروری‌ها، شکاک‌های بی منطق، تهمت پراکنی‌ها، ترویج عدم اعتماد، فرار از قبول اختلاف و عدم پذیرش گفتگو و ناتوانی‌های اخلاقی ساخته است. این عوامل مخرب هر بنای تازه برای رشد را ویران می‌کند و سلامت آنرا موریانه وار می‌خورد. متأسفانه این خاصیت تنها شامل حال کنشگران خارج از کشور نمی‌باشد و باید اذعان داشت که بسیاری از فعالان داخل نیز از این ضعف بزرگ فرهنگی رنج می‌برند. اگر ما خواهان دگرگونی و سازندگی بنیادین در میهنمان هستیم باید آن را از خود آغاز کنیم.

**دومین مانع استراتژیک وابستگی مادی و یا معنوی، مستقیم یا غیرمستقیم، برخی از افراد و جریان‌ها به قدرتهای خارجی و یا به جمهوری اسلامی است که اجازه نمی‌دهد تا آنان با استقلال کامل و آزادانه به مسئولیت خود عمل کرده و در تصمیم‌گیریها و کنش‌ها و واکنش‌ها قائم به ذات باشند و در مبارزه فقط به اندیشه و عمل خود و نیروی لایزال ملت اتکا داشته باشند.**

به تاریخ ایران نگاه کنیم، کسانی امثال سید ضیا طباطبائی در کودتای ۲۴ اسفند ۱۲۹۹، رضا خان بعد از او و محمدرضا شاه به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با نیرو خارجی به قدرت رسیدند چه عاقبت شومی را برای خود و برای ملت ایران فراهم ساختند؟ استقلال و آزادی خود را یکجا از کف دادند و مسبب خسارتهای بزرگی در امر رشد اجتماعی و سیاسی ایران شدند و نه تنها خود اعتماد مردم را از دست دادند، بلکه تخم بی‌اعتمادی و وابستگی به قدرتهای خارجی را در

ایران پراکنده ساختند.

هر اتحادی باید با ادراک کامل به این چهار اصل عمل کند. در غیر این صورت نه تنها آن اتحاد موفق نخواهد شد بلکه در میان مخالفین جمهوری اسلامی تعلل و سستی و سرخوردگی بار خواهد آورد.

۱- به مناسبت چهارمین کنگره اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی

۲- به نقل از "پیام همبستگی ملی جمهوریخواهان ایران به چهارمین کنگره اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی 28 مرداد 1392"

## آیا جبهه ملی آرزویی دست نیافتنی است؟

منوچهر تقوی بیات

دکتر مصدق تنها ایرانی مردم دوستی است که نه با گفته بلکه در عمل، ملت ایران را به پیروزی و بزرگی رساند اما دریغ که ما مردم هنوز هم این پیروزی را درک نکرده ایم و سنگ بنایی که او در سال ۱۳۲۸ به نام جبهه ملی نهاد، نتوانستیم نه تنها یک خشت بر آن بیفراییم، بلکه با درک نادرست از آنچه او کرده است، گاهی کارهای او را وارونه هم جلوه داده ایم و نام و یادگارها و روش او را، حتا از راه دوستی، به لجن کشیده ایم.

با یاد جانبختگان آزادی و استقلال ایران و با یاد حکومت مشروطه و حکومت ملی که ساقط گردید!

هم میهن گرامی آقای سرژ اراکلی  
با درود به شما و همه ی ایرانیان ایران دوست که زندگی و جان خود را در راه میهن؛ ملت ایران، جبهه ای ملی، توده ها و خلق ها ارزانی داشتند و می دارند.

آقای محسن یلفانی مقاله ای نگاشته اند زیر نام؛ «ادای دین به جبهه ملی» که به گفته شما " گذری پرواز گونه از فراز ۶۰ سال تاریخ معاصر ایران بر محور جبهه ملی و سرنوشتش بود". با آن که گویا ما هر سه تن، این ۶۰ سال را با چشم دیده ایم، اما شیوه ی بیان و تحلیل مان از این دوران یکی نیست. به گفته ی مولوی بلخی: « در کف هریک اگر شمعی بدی / اختلاف از گفتشان بیرون شدی». به دلیل جهان بینی های گوناگون، یکی جبهه ملی را راه رهایی می بیند و دیگری آن را "حبل المتین" می داند. من بر این باورم که ناکامی و شکست مردم ایران در این ۶۴ سالی که از بیانگذاری جبهه ملی به دست دکتر مصدق گذشته است، کنشگران سیاسی در ایران، دکتر مصدق را همچون یک شخصیت و یک مقوله ی سیاسی نشناخته اند و آنچه او در درازای بیش از شصت سال زندگی پربار سیاسی اش گفته و انجام داده است، به درستی فرانگرفته اند.

دکتر مصدق تنها ایرانی مردم دوستی است که نه با گفته بلکه در عمل، ملت ایران را به پیروزی و بزرگی رساند اما دریغ که ما مردم هنوز هم این پیروزی را درک نکرده ایم و سنگ بنایی که او در سال ۱۳۲۸ به نام جبهه ملی نهاد، نتوانستیم نه تنها یک خشت بر آن بیفراییم، بلکه با درک نادرست از آنچه او کرده است، گاهی کارهای او را وارونه هم جلوه داده ایم و نام و یادگارها و روش او را، حتا از راه دوستی، به لجن کشیده ایم.

شما آقای محسن یلفانی و آقای سرژ اراکلی، با آن "گذر پروازگونه" ی خود، مرا هم به بازنگری به زندگی ام واداشتید، دیدم که ما مردم این روزگار، در برابر بزرگی دکتر مصدق چقدر کوچک و ناچیز هستیم. من با آن که آرزو داشتم چون او باشم و راه او را بروم، پس از کنگره ی ۱۳۴۱ [که دکتر مصدق به آن پشت کرد]، کنگره ای که راه به جایی نبرد، من نیز مانند دیگر هم میهنانم به آرزویم نرسیدم. دکتر مصدق با آن نگاه تیز بین و ژرف از آن کنگره و برپاکنندگانش دلسرد شد و همچنان در تنهایی و در زندان احمدآباد ماند تا دق مرگ شد. تلاش های برخی از کنشگران سیاسی برای برپایی جبهه ی ملی سوم هم به جایی نرسید و برخه ی من هم از آن تلاش، زندان بود و بس. جبهه ملی چهارم هم نتوانست آرزوی دکتر مصدق را در برپایی جبهه ملی به انجام برساند. جبهه ی دموکراتیک ملی نیز با ضربه های چوب و چماق خمینی و حزب الله اش در نطفه کشته شد. انگلیس ها و سرمایه داری جهانی با هرگونه جبهه یا حرکت ملی در ایران دشمنی کرده اند و این دشمنی همچنان ادامه دارد.

همان گونه که دیدیم تا کنون جبهه ای فراگیر با آرمان های ملی، به معنایی که دکتر مصدق گفته بود، پدید نیامده است. از کودتای اسفند ۱۲۹۹ به این سو و پس از تشکیل آن حکومتی که آبرون ساید ساخت، سرمایه داری وابسته، دشمن اقتصاد ملی و فرهنگ ملی ما بوده است و راه را بر رشد ملی ما بسته است. اگر داد و ستد اقتصادی، برپایه ی انصاف و برابری نباشد، اقتصاد ملی رشد نمی کند. بنا بر جهان بینی دکتر مصدق، کالای خارجی دشمن ملت ایران است. هنوز هم هرکس کالای خارجی می خرد، آب به آسیاب سرمایه داری وابسته می ریزد و دشمن اقتصاد ملی، فرهنگ ملی و ملت ایران به شمار می رود. " ایرانی جنس ایرانی بخر" دیگر معنای خود را از دست داده است. اقتصاد ملی که رشد نکرد فرهنگ ملی هم از بین می رود. مفهوم ملی و اندیشه ی ملی نیز، معنای خود را از دست می دهد. درست کردن جبهه ی ملی بدون اقتصاد و اندیشه ی ملی نیاز به هزاران هزار دکتر مصدق دارد.

آقای سرژ، شما پرسش بجایی را از آقای محسن یلفانی کرده اید و آن این که ؛ « آیا مردم ایران دینی به جبهه ملی دارند؟ » و در پایان نوشته ی خود باز می پرسید : « و می پرسم آیا جبهه ملی با چنین کارنامه ای دینی به گردن مردم ایران دارد؟ و یا بر عکس؟ »، اما مشکل زمانی پدید می آید که هر یک از ما، واژه ها یا مفاهیم ملی، مردم ایران یا ملت ایران، یا توده ها و خلق ها را از "جبهه ی ملی" و یا از خودمان و یا از ایران تفریق کنیم. به باور من و با شناختی که من از دکتر مصدق دارم، او هرگز نمی خواسته است جبهه ای بسازد که " هیئت متواضع و ناتوانی" داشته و جدا از مردم ایران و " سعادت ملت ایران و تأمین صلح جهانی" بوده باشد و در تاریخ ملت ما نامی تهی جلوه کند که به درد ملت ایران نخورد. او با نام جبهه ی ملی ایران، راهی روشن و پیروزمند فرا راه فرزندان این مرز و بوم؛ رنجبران، کارگران، کشاورزان، توده ها، خلق ها، دانش آموختگان، زنان و مردان ایرانی و مردم جهان نهاد، افسوس که نیاموختیم!

اگر به دو عبارتی که در آغاز قانون ملی شدن نفت آمده است با خردورزی و ژرف نگری بیاندیشیم، آرمان ها و جهان بینی دکتر مصدق در آن مانند روز روشن است:

به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرارگیرد.

من نوشته‌ی شما و آقای محسن یلفانی را چندین بار و با موشکافی خواندم تا ببینم چگونه می‌توانم در خواندن تاریخ روزگار خودمان و مفاهیمی چون "دکتر مصدق"، "ملت ایران"، "جبهه ملی"، "مردم"، "ایران"، "عدالت اجتماعی"، "برادری"، "برابری"، "ملی‌کشی" و از این دست، با شما به تفاهمی مشترک دست پیدا کنم. اگر ما دکتر مصدق را که دیگر امروز یک شخصیت یا پهلوانی مرده نیست، بلکه مانند برابری و یا سعادت، یک مفهوم است، درست درک نکنیم، به تفاهم نمی‌رسیم. جبهه‌ی ملی هم مانند "ملت ایران" و "دکتر مصدق" مفهوم عمیق و گستره‌ای است که باید درک درست و مشترکی از آن به دست آورد.

با اجازه‌ی شما و آقای یلفانی و پوزش از ملت ایران از کم و کاست دانش خود و برای روشن شدن درکی که من از این مفاهیم دارم، دانش و خرد ناچیز خود را در ترازوی داوری مردم می‌گذارم "تا که قبول افتد و چه در نظر آید (حافظ)":

در اینجا من از آخرین بند نوشته‌ی آقای یلفانی آغاز می‌کنم تا جهان بینی خود را درباره‌ی برخی مفاهیم آن روشن سازم. ایشان می‌نویسد: «کسانی هم که به کار بردن اصطلاح ثقیل «حبل المٔین» را برای آن هیئت متواضع و ناتوانی که امروز از جبههٔ ملی باقی مانده، مبالغه‌آمیز و بی‌خردانه می‌دانند، کافی است به حاصل تلاش‌های این سی و چند سال خود بیاندیشند و درجٔ آشفستگی و ناتوانی سازمان‌ها و تشکلهائی را که در این سالها سربرآورده‌اند و فرو خفته‌اند، با بازماندٔ جبههٔ ملی مقایسه کنند.»

این نوشته حقیقت و واقعیتی را در بر دارد که کمتر کسی می‌تواند خرد و داد را ندیده گرفته و درستی جان کلام او را به چالش بگیرد. پس من نیز گفته‌ی او را نمی‌توانم "بی‌خردانه" بدانم. اما نمی‌دانم خرد را شما و من و دیگر هم میهنان مان همه یک سان درک می‌کنیم؟ شوربختانه لغت نامه‌ی دهخدا خرد را با عقل برابر دانسته است: «خرد. [خ - ر - ] (ا - ) عقل. (برهان قاطع) (از انجمن آرای ناصری) (از آنندراج). دریافت. عقل. ادراک. تدبیر. فراست. هوش. دانش. زیرکی. (ناظم الاطباء) (از شرفنامهٔ منیری). لب. حجر. دهاء. زور. زور. حجی. حصاة. حِلْم. نُهْیة. نهی [ن - / ن هَن °]. روع. ناطقه. (یادداشت بخط مؤلف)

□ :

خرد بیخ او بود و دانش تنه

بدو اندرون راستی را بنه. ؟ (از حاشیهٔ فرهنگ اسدی نخجوانی).

اما همان گونه که فرهنگ اسدی نوشته خرد با [ratih یا ratÂ]

یعنی رادی و راستی رابطه درونی دارد و ریشه یا بن درختی است که تنه ی آن دانش است. خرد که در زبان اوستایی [xratu] ( فره وشی. بهرام فرهنگ زبان پهلوی ص.۶۲۷) نامیده می شود در گذشته های دور، دارای دو بخش بوده که بخش اول آن [ (هر، کل، همه = xra=har) (هماجا. ص ۲۶۳) یعنی همه یا مردم و بخش دوم آن (ratu) است که به معنای رادی و راستی است. خرد از درون مردم می روید و می جوشد و چشمه ی آن دانش است. اما لغت نامه درباره ی عقل می نویسد: « . . . . |در اصطلاح فلسفی، جوهر مستقل بالذات و بالفعل که اساس و پایه جهان ماوراء طبیعت و عالم روحانیت است، و همان است که در تعریف آن گویندهر جوهر مجرد مستقلی ذاتاً و فعلاً عقل است، . . . . » پس می توانیم دریابیم که خرد واژه ای است باستانی و کاربردی دیرینه دارد و با عقل که از زبان عربی و آموزش های اسلامی وارد زبان و فرهنگ ما شده است، یکی نیست. همه ی مفاهیمی که آقای یلفانی و یا آقای سرژ اراکلی یا این نگارنده، در نوشته ی خود آورده ایم با جهان بینی ما، کار دارد. آموزش و آگاهی های ناهمگن و گاه نادرست و استعماری، با ما کاری کرده است تا ما، دورانی را که از سر گذرانده ایم، گونه گونه و ناهمگن ببینیم یا تفسیر کنیم.

بخش پایانی این بند از نوشته ی آقای یلفانی واقعیت تلخی را آشکار می سازد که بسیاری از هم میهنان ما هنوز و هر روز، انگشت پشیمانی به دندان می گزند. « . . . . کافی است به حاصل تلاش های این سی و چند ساله خود بیاندیشند و درجه آشفستگی و ناتوانی سازمان ها و تشکلهائی را که در این سالها سربرآورده اند و فرو خفته اند، با بازمانده جبهه ملی مقایسه کنند. »

جا دارد از زنده یاد دکتر **مصطفی رحیمی** یاد کنیم و سپاسگزار باشیم که، به خمینی نوشت: « چرا با جمهوری اسلامی مخالفم » و در آنجا افزود: « . . . . ت- اگر شما حاکمیت مطلق ملت را بپذیرید، مردم ایران که تاکنون تقریباً در همه قیام های خود بالمآل شکست خورده اند و پس از قرن ها می توانند نفسی به راحتی بکشند و در فردای پیروزی جشنی دو گانه (سقوط استبداد سیاه و استقرار حکومت مردم) برپا سازند. »

به یاد بیاوریم خلقی هایی که راه خود را از ملت ایران جدا کردند. به یاد بیاوریم کارگران و کارگر نماهایی که خود را تافته ی جدا بافته ای از ملت ایران می دانستند. به یاد بیاوریم خلق مسلمان و مسلمان هایی را که پیش از بهمن ۵۷ ملی بودند و دم از ملت می زدند و ناگهان ملت را سرگردان و شگفت زده رها کردند و به امت گرویدند.

این برادران مسلمان ما نمی دانستند و شاید هنوز هم نمی دانند که تا آزادی و استقلال برای ایران نباشد، دین هم نخواهند داشت. آن ها و در نتیجه مسلمانان ایران و ملت ما، بهای گزافی برای این نادانی پرداختند. از آن میان جگر خراش ترین شان به خاک و خون کشیدن دکتر کاظم سامی کرمانی رهبر سوسیالیست های مسلمان، به دست فرمانروایان حکومت اسلامی است. حتمن آقای ابوالحسن بنی صدر و دکتر حبیب اله پیمان که جان بدر برده اند، مانند دوستان و هم کیشان دیگر دکتر سامی خوب می دانند که او پس از دیدار از خمینی در پاریس پاک دلباخته ی سادگی ظاهری و دین داری او شده بود. اما یک سال نکشید که دکتر سامی پس از یک نشست خصوصی با خمینی به نقشه ی او درباره ی پخش مواد مخدر و از بین بردن جوانان میهن ما پی برد و از او دوری گزید و از دولت موقت هم استعفاء کرد. افسوس که بسیار دیر شده بود! اگر این مؤمنان چشم و گوش بسته، یا حتا کمونیست ها یا روشنفکران ملی و یا شما و من، کمی در پیشینه ی خمینی و وابستگی هایش به سردمداران کودتای ننگین ۲۸ مرداد، کند و کاو کرده بودیم، ملت ایران به این روزگار سخت و سیاه دچار نمی شد. خمینی و اربابانش با آگاهی کامل از سادگی و خوش باوری مسلمانان، برخی از این گونه مومنان را ابزار فریب دادن ملت ایران ساختند و با یک دولت موقت ناتوان و نادان، آرمان انقلاب مشروطیت و آرزوی دکتر مصدق یعنی؛ استقلال و آزادی مردم ایران را، به تاراج بردند.

در این نادانی خانمانسوز همه ی ما کم و بیش گناهکاریم؛ به ویژه درس خوانده ها و دانشگاه رفته ها و بیشتر از همه، "روشنفکران"، "فیلسوفان" و فعالان سیاسی، بیش از توده های مردم گناهکارند، چون ما همه پند دانای توس، فردوسی بزرگ را حماسه و افسانه پنداشتیم. اگر ما معنای پند او را که گفته است: «توانا بود هر که دانا بود» در نیافته ایم، کوتاهی از ما و اندیشه ی ماست. بیچاره ملتی که چنین پندی را به گوش نگیرد و به کار نبرد و بیچاره ملتی که از نادانی و ناتوانی به قهرمان احتیاج داشته باشد.

با این که با جان و گوهر گفته ی آقای یلفانی هم دلی دارم و آن را می پذیرم اما برخی از مفاهیم که در نوشته او آمده برای من گران است و به هیچ روی آن ها را نمی پسندم چون برداشتی دیگر از آن ها دارم. نخست واژگان "«حبل المتین»" است. لغت نامه ی دهخدا درباره ی حبل چنین می نویسد: «حبل [ ح - ] (ع ا -) رسن . (دهار) (معجم البلدان) . طناب . ریسمان . آنچه به آن بندند. بند. . در پایین همان صفحه جایی معنای افسار از آن به دست می دهد که می نویسد: «

حبلک علی غاربک ؛ صیغه ٔ طلاق بود در قدیم . مثل اینکه در فارسی در غیر مورد طلاق گفته میشود: افسارت بگردنت . یعنی امر و کار تو با تو. . . » و در معنای حبل المتین می نویسد: « حبل المتین، [ ح ل ل ل م م ] (ع ا م رکب) رسن استوار. رشته ٔ محکم. عروة الوثقی. || شریعت اسلام. || قرآن. (دهار) (دستور اللغه ٔ ادیب نطنزی) . و در شواهد ذیل گاه معنی شریعت و گاه قرآن و گاه شاید معنی اصلی آن مراد باشد . . . »

اگر آخوندها و پیروان ایشان و لغت نامه ها، شریعت اسلام را چنین ریسمان یا افسار محکمی به گردن امت خود می دانند، جبهه ملی را دکتر مصدق راه رهایی ملت ایران از ستم و اسارت بیگانگان می دانست. گرچه خود آقای یلفانی نیز می نویسد: « . . . در روزگاری که همگان در پی یافتن حبل المتینی برای گریز از انزوا و تفرق چاره ناپذیر. . . » که گویا حبل المتین را به گونه ای به معنای راه " گریز از انزوا " دانسته است.

به باور من در ایران حزب و سازمان و انجمن و یا اتحادیه و تشکیلاتی ملی اجازه فعالیت ندارد که بخواهد و یا بتواند بر پایه ی رهنمود دکتر مصدق، جبهه ای بسازد. هر گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی در ایران قدغن و غیرممکن است. گروه ها ، قوم ها ، انجمن ها و سازمان های صنفی نیز جبهه ای به وسعت ملی نساخته اند که " هیئت متواضع و ناتوانی" باشد که بتوان از آن افسار استواری ساخت. دکتر مصدق دو سال پیش از آن که از تنهایی و بی کسی و یا به گفته ی شما آقای سرژ اراکلی "از سرگشتگی و بی عملی" و یا "خطاکاری ها" ی آن ها و ما ، در زندان احمدآباد دق مرگ شود، در تاریخ بیست و هشت فروردین ماه ۱۳۴۳ در پاسخ به نامه ی کمیته ی سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، درباره ی معنای جبهه ی ملی چنین نوشت: « . . . جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دستجاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند. این مرام چیزی نیست که یک عده قلیل و هر قدر صاحب فکر، بتوانند در مملکت آن را اجرا نمایند، بلکه مجری این مرام باید ملت ایران باشد گذاردن یک عده ای در خارج و عدم پذیرش آن بهر عنوان که باشد بر خلاف مصالح مملکت است. . . » [ کتاب نامه های دکتر مصدق ، گرد آورنده : محمد ترکمان جلد اول ص. ۳۲۲ ].

کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [ یادمان باشد که این کودتا را جورج کندی یانگ، فرمانده ی شاپور ریپورتر و جاسوسان انگلیس تدارک دیدند و آمریکایی ها مجری خواسته های آنان بودند ]،

زندانی کردن دکتر مصدق و عقیم ساختن آرمان های جبهه ی ملی، با امکانات وسیع بومی و جهانی، کوشش در بدنام کردن دکتر مصدق و جبهه ملی ایران، کارساز بوده است و امروز هر کس می تواند ایرادهای بسیاری به کاری بگیرد که خود نیز در ناکارآمد بودن و شکست آن، نقش داشته است. اگر جبهه ملی کارایی نداشته و یا ندارد از یک سو گناه آن حکومت های ضد مردمی است و از سوی دیگر گناه ماست که معنای مفاهیمی مانند جبهه ی ملی یا دکتر مصدق و ملت ایران را درنیافته ایم. به باور من آقای یلفانی و آقای سرژ اراکلی و هرکسی که دل به اینگونه پرسش ها می سپارد و از سر دلسوزی به دنبال گشودن گره ی آزادی و استقلال مردم ایران است، درد مشترکی دارد و بیداد است که ما به جای پیدا کردن راه رهایی، بخواهیم نمک به زخم مشترک مان بپاشیم. ما باید با خط مشخص و برجسته ای حساب مردم ایران و دشمنان مردم ایران را از هم جدا کنیم.

هم میهن گرامی آقای سرژ، اگر شما از روی آگاهی و با اراده و تصمیم خود چند سالی را به "ملی کشی" در زندان گذرانده ای، ملت ایران ناخواسته از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تاکنون، به ملی کشی ادامه داده و قربانی می دهد. ملی کشی : « اصطلاحی که زندانیان سیاسی برای آنهایی که بعد از اتمام حکم صادره از سوی دادگاه های نظامی از سال ۱۳۵۴ به اوین برده شده و قرار بازداشت مجدد برایشان صادر و بدون ارتکاب جرم و محاکمه زندانی می شدند. بکار میبردند. « نوشته ی شما می گوید: ». . . بدون ارتکاب جرم و محاکمه زندانی می شدند.» آیا سیاسی بودن جرم است؟

برابر ماده ۱۸ و ماده ۱۹ اعلامیه ی حقوق بشر داشتن باور و عقیده ی سیاسی برای هیچ کس جرم نیست و هیچ دادگاهی اجازه ندارد مردم آزاد و آزاده را محکوم و زندانی کند. ملی کشی هم مانند « حکم صادره از سوی دادگاه های نظامی » ستم است و ستمی افزوده به شمار می آید. به باور من، گویا زندانیان سیاسی محکومیت نخستین را محکومیت صادره برای حزب و سازمان و عقیده ی سیاسی ویژه می دانستند. حکم بدون محاکمه را به پای وفاداری به ملت ایران و تسلیم نشدن در برابر ستم ملی می گذاشتند. آن پهلوانان گمنام این گونه زندانی کشیدن در راه ملت ایران را ملی کشی نامیدند.

نتیجه ی این گفتمان را می توانم این گونه خلاصه کنم:  
جبهه ی ملی تلاش همه جانبه ی مردم یک کشور برای به دست آوردن آزادی و استقلال است و تا زمانی که چنین جبهه ای پدید نیاید مردم ایران روی آزادی و استقلال را نخواهند دید. کسی جز ملت ایران [که

شما و من هم جزیی از آن به شمار می رویم [، نمی تواند این آرزو را به سر انجام برساند. مردم ما زمانی به پیروزی می رسند که همه ی اختلاف نظرها را کنار بگذارند و با حفظ آرمان و اندیشه ی سیاسی خود در تداوم و پیروزی جبهه ملی بکوشند. کالای خارجی و سرمایه داری وابسته – واسطه و رانت خواران، دشمن اقتصاد ملی، فرهنگ ملی و اندیشه ی ملی است. تا هر ایرانی برای خانه ی خود خشتی و ستونی نسازد، حتا اگر نه که “با خشت جان خویش”<sup>1</sup>، این مختصر ویرانه هم از دست خواهد رفت. هر راه حل سیاسی، حتا اگر در برگ های قران پیچیده شده یا از تراوش اندیشه ی هر فیلسوفی باشد، باید برای پیروزی جبهه ملی و در راه “سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی”، باشد. هر ایرانی آگاه و میهن دوستی باید خود را یک دکتر مصدق بداند و برای نجات میهن اش و خانه اش تا پایان زندگی اش بکوشد. همه ی آن هایی که زندگی خویش را در آرزوی رسیدن به آزادی و خوشبختی خودشان و مردم، به بیراهه رفته اند، اگر هنوز راه درست را نیافته اند که هیچ، وگرنه راه همان است که دکتر مصدق تا پای جان در پیروزی آن تلاش کرد. از او پیروزمندتر تاکنون ندیده ایم. او در برابر چشم همه ی جهانیان چرچیل و حقوق بگیرانش را هم در داخل ایران و هم در سازمان ملل و هم در دادگاه بین المللی لاهه، شکست داد. سرنگونی حکومت ملی دکتر محمد مصدق با پول و نیروی نظامی و جاسوسان دو کشور بزرگ و جهان خوار، یک شکست سیاسی نیست، بلکه شکست در جنگی نابرابر و ضد انسانی است. اما پیروزی معنوی و قضایی او در دادگاه نظامی، آخرین پیروزی اوست. او در آن بی دادگاه رسوا برای شاه دست نشانده و ژنرال هایش آبرویی باقی نگذاشت و انگلیس و آمریکا را نیز رسوا ساخت.

استکهلم – شانزدهم امردادماه خورشیدی برابر با هفتم اوت ۲۰۱۳ میلادی

---

[1]-

بهیهانی، سیمسن، شعر دوباره می سازمت وطن، تارنمای ایران بوم. و نیز: <http://www.youtube.com/watch?v=dcj1Q6VlnG8>

---

# معنای تنفیذ

ناصر رحیم خانی

بدون باور به مفهوم و هستی ملت ایران همچون تنها بنیاد و منشأ حاکمیت ملی ملت ایران، نمیتوان از آرای مردم ایران دفاع کرد. زیرا ملت، خانه‌ی دموکراسی است. و تنها در دموکراسی است که اراده و آرای ملت، جلوه می‌یابد و جمهوری ایران معنا می‌یابد. قانون اساسی و ولایت مطلقه‌ی فقیه، حق حاکمیت ملی ملت ایران و اراده و آرای ملت ایران را از بنیاد نمی‌پذیرند. «امضا» و تنفیذ رای مردم و «نصب» رئیس‌جمهور به وسیله ولی فقیه بیان آشکار خوارشماری مردم ایران و نفی حق حاکمیت ملت ایران است.

«...»

«...»

«...»

«...»

«...»

«...»

نوشته‌ی پیش‌رو در باره‌ی «معنای تنفیذ»، در مردادماه ۱۳۸۸ خورشیدی و پس از انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری نوشته شد. باز چاپ آن در اینجا همراه است با پاره‌ای افزوده‌ها از خود متن حکم‌های تنفیذ در جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون. متن حکم تنفیذ ریاست جمهوری آقای روحانی نیز در پانویس آمده است.

برگزاری آئین «امضا» و «تنفیذ» رای و «نصب» رئیس‌جمهور از سوی

مقام «ولایت مطلقه فقیه»، از منظر بنیادهای حقوق اساسی مدرن، صحنه دیگری است از نمایش بی‌پرده بی‌حقی ملت ایران در انتخابات ریاست جمهوری و جلوه‌ای دیگر از سرشت واپسگرایانهی آئین حکمرانی ولی فقیه بر پایه‌ی قانون اساسی؛ قانون اساسی که بنا به گفته‌ی پایوران «نظام»- اساس «مشروعیت» و «قانونیت» آن، خود وابسته‌ی اراده و امر «ولی فقیه» است.

در حقوق اساسی مدرن و برپایه‌ی اندیشه‌ی سیاسی نوین، «ملت» و اراده و آرای شهروندان «ملت»، بنیاد «مشروعیت» نظام سیاسی است؛ در قانون اساسی جمهوری اسلامی و به وارونه، «مشروعیت» و «حقانیت» رای «امت» وابسته و مرهون «امضا» و «تنفیذ» ولی فقیه است.

در این نوشته، گذری می‌شود بر فرمان‌های «تنفیذ» و «تنصیب» از آغاز پایه‌گذاری حاکمیت اسلامی تاکنون؛ نگاهی می‌شود به معنا و مفهوم فقهی و حقوقی «امضا» و «تنفیذ» و «تنصیب» و در پایان نیز نگاهی به نبرد قدرت سرنوشت‌ساز کنونی جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام و خواسته‌های جنبش اعتراضی ملت ایران.

### فرمان‌ها: «امضا»، «تنفیذ» و «تنصیب»

از همان آغاز پایه‌گذاری حاکمیت اسلامی، آیت‌الله خمینی، اقتدار سیاسی و اختیار خود در برگماری مهندس بازرگان به مقام نخست‌وزیری را برخاسته از «ولایتی» دانست که او از طرف «شارع مقدس» دارد. آیت‌الله خمینی آشکارا گفت: «من که ایشان را حاکم کردم یک نفر آدمی هستم که به واسطه «ولایتی» که از طرف «شارع مقدس» دارم ایشان را قرار دادم.»

می‌دانیم «قرار دادن» برابر واژه‌ی عربی «نصب» و «نصب کردن» است.

آیت‌الله خمینی چندی بعد و هنگام «تنفیذ» ریاست‌جمهوری بنی‌صدر، «مشروعیت» انتخاب بنی‌صدر را «منوط» و «موکول» به «تائید» و «نصب» «فقیه جامع‌الشرایط» کرد.

آیت‌الله خمینی گفت: «بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست‌جمهوری کشور اسلامی برگزیده‌اند و برحسب آن که مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع‌الشرایط باشد اینجانب به‌موجب این حکم، رای ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم. لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رای ملت مسلمان ایران، محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی اسلامی ایران. ۱۵/۱۱/۱۳۵۸»

از آن پس و در همه دوره‌های ریاست جمهوری، همواره «ولی فقیه» رای ملت را «تنفیذ» و رئیس‌جمهور را «منصوب» کرده است.

آیت‌الله خمینی در یازدهم مردادماه هزار و سیصد و شصت خورشیدی در حکم تنفیذ رای محمدعلی رجایی، پس از اشاره به رای «ملت شریف و متعهد» ایران، «مشروعیت» انتخاب محمدعلی رجایی را وابسته به «نصب» ولی فقیه دانست. آیت‌الله خمینی نوشت: «چون مشروعیت آن [انتخاب محمدعلی رجایی] باید با نصب فقیه ولی امر باشد، اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می‌باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم‌الشان در حدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی تخطی نمایند، این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است و اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند، مشروعیت آن را خواهم گرفت.»

آیت‌الله خمینی در زمان تنفیذ ریاست جمهوری آقای خامنه‌ای همچنین نوشته بود: «اینجانب رای ملت را تنفیذ و ایشان را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم...».

حجت الاسلام فرج اله هدایت نیا ، با نقل گفته های آیت اله خمینی در باره ی معنای امضای ولی فقیه می نویسد :

« ایشان در جمع نمایندگان مجلس خبرگان در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۵۸ درباره‌ی اهمیت ویژه‌ی ولایت فقیه اظهار داشته‌اند: امضای رئیس‌جمهوری با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاعت است؛ اطاعت او اطاعت طاعت است؛ و اطاعت او اطاعت طاعت است؛ و اطاعت او اطاعت طاعت است. طاعت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی يك کسی نصب بشود...» (حجت الاسلام فرج اله هدایت نیا ، چرائی و چیستی حکم تنفیذ ریاست جمهوری )

آیت اله خامنه‌ای نیز در فرمان‌های تنفیذ ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد همین واژه‌های «تنفیذ» و «نصب» را بکار برده است.

آیت‌الله خامنه‌ای در حکم تنفیذ ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، نوشته است: «اینجانب ضمن سپاس مجدد از الطاف نهان و آشکار حضرت حق تعالی جلت عظمته، به پیروی از ملت عظیم‌الشان و با معرفت به مقام و مرتبت یاور صمیمی امام و شخصیت برجسته نظام جمهوری اسلامی

و بازوی توانا و زبان گویای آن، جناب آقای هاشمی رفسنجانی دامت  
تاییداته، رای ملت را تنفیذ و ایشان را به ریاست جمهوری اسلامی  
ایران منصوب می‌کنم و بدیهی است که این رای و تنفیذ تا زمانی است  
که ایشان در همان صراط مستقیم و نورانیکه عمر شریف خود را تاکنون  
در آن گذرانیده‌اند - یعنی راه دفاع از اسلام ناب  
محمدی(صلی‌الله‌علیه‌وآله) - و مجاهدت برای تحقق حاکمیت کامل قرآن  
و عمل به شریعت و طرفداری از محرومین و مستضعفین و کوشش برای  
ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و استقرار عدالت اجتماعی - راه خود را  
ادامه دهند که البته چنین خواهد بود. سید علی خامنه‌ای. ۱۲/۵/۱۳۶۸  
خورشیدی»

در حکم تنفیذ محمدخاتمی در دور اول ریاست جمهوری او، گفته شد:  
«امروز به برکت الطاف کریمانه پروردگار متعال و دعای حضرت ولی  
عصر (عج) و شایستگی ملت بزرگ ایران، یک دوره دیگر از دوره های  
مسئولیت اجرائی کشور آغاز می شود. ... اینجانب ضمن تبریک به ملت  
عزیز و با معرفت به شایستگی و برجستگی دانشمند متفکر جناب حجت  
الاسلام آقای حاج سید محمد خاتمی (دامت معالیه)، رای ملت را تنفیذ  
و ایشان را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می کنم . بدیهی  
است که تنفیذ اینجانب همانند رای ملت، تا زمانی است که ایشان به  
تعهد خود و صراط مستقیمی که تا کنون در پیش داشته‌اند یعنی راه  
اسلام و احکام نورانی آن و دفاع از مستضعفان و مظلومان و ایستادگی  
در برابر دشمنان ستمگر و زورگو و مستکبر پایبند باشند که البته  
چنین خواهد بود. ۱۲/۵/۱۳۷۶ سید علی خامنه‌ای»

در متن حکم تنفیذ دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی، به سیاق همه‌ی  
حکم‌های تنفیذ پیشین، بار دیگر و مو به مو به «تنفیذ»، به «نصب» و  
به مشروط بودن تنفیذ اشاره شد:

«اینجانب با سپاس خداوند متعال و عرض تبریک به ملت عزیز و با  
معرفت به مراتب شایستگی و اندیشمند فرزانه جناب حجة الاسلام آقای  
حاج سید محمد خاتمی دامت معالیه، رای ملت را تنفیذ و ایشان را به  
ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم.» و سپس به مشروط بودن این  
حکم تنفیذ، آشکارا اشاره شد: «بدیهی است که تنفیذ اینجانب و رای  
ملت تا زمانی است که ایشان به تعهد خود و صراط مستقیمی که تاکنون  
در پیش داشته‌اند، یعنی راه اسلام و احکام نورانی آن و دفاع از  
مستضعفان و مظلومان و ایستادگی در برابر دشمنان مستکبر و حق ستیز  
و زورگو پایبند باشند که با توفیق الهی همواره چنین خواهد بود  
انشاءالله ... - سید علی خامنه‌ای - ۱۱/۰۵/۱۳۸۰ خورشیدی»

در حکم تنفیذ محمود احمدی‌نژاد نیز همین واژه‌های «تنفیذ» و «نصب» از سوی آیت‌الله خامنه‌ای بکار گرفته شد. حکم تنفیذ را محمد خاتمی رئیس‌جمهور پیشین خواند. در فرمان تنفیذ گفته شده بود: «ملت ما با اکثریتی قاطع، شخصیتی انقلابی و دانشمند و مدیری شایسته و کارآزموده و دارای سوابق مجاهدت صادقانه در صحنه‌های گوناگون را به ریاست جمهوری برگزیده است. اینجانب ضمن تبریک به ملت شریف و آزاده، رای آنان را تنفیذ و جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم. بدیهی است که رای ملت و تنفیذ اینجانب تا هنگامی است که ایشان به تعهد خود و صراط مستقیمی که تا کنون در آن حرکت کرده‌اند یعنی راه اسلام و آرمان‌های نظام اسلامی و دفاع از حقوق ملت و ایستادگی در برابر مستکبران و زورگویان پایبند باشند که به توفیق الهی همواره چنین خواهد بود و انشاء اله. سید علی خامنه‌ای ۱۲ مرداد ۱۳۸۴ خورشیدی»

در حکم تنفیذ دومین دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، آقای خامنه‌ای چنین نوشت: «اینجانب ... انتخاب جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد را در دهمین انتخابات ریاست جمهوری تبریک می‌گویم و به پیروی از ملت بزرگوار ایران، رای آنان را تنفیذ و این مرد شجاع و سختکوش و هوشمند را به ریاست جمهوری ایران منصوب می‌کنم». در ادامه حکم «تنفیذ» و «نصب»، آن قید همیشگی بر این «تنفیذ» و بر این «نصب» هم بی‌درنگ یادآوری می‌شود: «بدیهی است که رای مردم و تنفیذ اینجانب تا هنگامی است که ایشان ... بر این صراط قویم پایدار باشند ... سید علی خامنه‌ای ۱۲/۵/۱۳۸۸ خورشیدی»

در همه حکم‌های تنفیذ سه مفهوم فقهی/حقوقی و به هم پیوسته «امضا و تنفیذ»، «نصب» و «مشروط بودن نصب»، تکرار شده‌اند. نکته مهم در بیان این سه مفهوم به هم پیوسته آنست که تداوم «تنفیذ»، یا «گرفتن مشروعیت» آن همچنان بازبسته‌ی تشخیص و اراده‌ی ولی فقیه است. آیت اله خمینی برخوردار از اقتدار و قدرت مطلقه، در حکم «تنفیذ» رجائی، نه تنها به مشروط بودن «تنفیذ» رای ملت و «نصب» رئیس‌جمهور «منتخب» اشاره کرد بل که آشکارا نوشت که «مشروعیت آن را خواهم گرفت». آقای خامنه‌ای همین حق ولی فقیه در باز پس گرفتن «مشروعیت» رئیس‌جمهور را، به گونه‌ای دیگر در متن حکم تنفیذ، یادآوری می‌شود.

### معنای فقهی و حقوقی امضا و تنفیذ

فرهنگ معین در برابر واژه «امضا»، واژه‌های فارسی گذرانیدن،

رانندن، روان کردن و جایز داشتن را آورده است. در تاریخ بیهقی از زبان سلطان آمده است که «هرچه من در خشم فرمان دهم تا سه روز آن را امضا نکنند» یعنی اجرا نکنند، روان نگردانند.

جعفری لنگرودی درباره‌ی معنای فقهی امضا می‌گوید: امضا، در حقوق مدنی و فقه به معنی اجازه (یا تنفیذ) عمل حقوقی غیر نافذ مانند تنفیذ و امضا عقد مکروه است. و در معنای «تنفیذ» می‌نویسد: تنفیذ در فقه مترادف با اجازه و امضا آمده است و منظور از آن مجاز شمردن عمل حقوقی غیر نافذ است مانند عقد مکروه و معامله سفیه، بدون اذن ولی. (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران ۱۳۶۷) یعنی هرگاه ولی یا قیم شخص صغیر یا سفیه معامله‌ی «صغیر» یا «سفیه» را تنفیذ کند آن معامله‌ی (عقد، قرارداد) غیر نافذ و مکروه، پس از تنفیذ ولی، مجاز می‌شود. اما در علم حقوق، «تنفیذ» به آن معناست که تنفیذکننده، حقی در اصل عقد دارد که اگر آن را تنفیذ نکند، عقد باطل شده و از اثر اجرایی برخوردار نمی‌شود.

### **قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره‌ی «امضا» و «تنفیذ» چه می‌گوید؟**

اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی درباره‌ی وظایف و اختیارات رهبر است و در بند ۹ این اصل گفته شده است: امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم... درباره‌ی معنای امضا و اثر حقوقی امضا یا امضا نکردن حکم ریاست جمهوری توضیحی داده نشده است.

اما «تنفیذ» در هیچ‌یک از اصل‌های قانون اساسی یا بندهای آن نیامده است. واژه‌ی «تنفیذ» در ماده یکم قانون انتخابات ریاست جمهوری (تصویب ۱۳۶۴) آمده است. ماده‌ی یکم می‌گوید «دوره‌ی ریاست جمهوری اسلامی ایران چهارسال است و از تاریخ تنفیذ اعتبارنامه به وسیله مقام رهبری آغاز می‌گردد.» معنای این ماده آن است که تا پیش از تاریخ تنفیذ، عنوان رئیس‌جمهور برای منتخب مردم، به اصطلاح «وجاهت قانونی» ندارد و دیگر این که در این ماده واژه‌ی «تنفیذ» درست به‌جای واژه «امضا» در بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی بکار رفته است.

**«نه آقا، این تنفیذ است.»**

نگاهی به گفت و گوهای نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و گفتار و رفتار پایه‌گذاران و پایوران «نظام اسلامی» روشنی بیشتری به مفهوم‌های «امضا» و «تنفیذ» و نقش «ولایت مطلقه‌ی فقیه» می‌دهد: «در پیش‌نویس اصل ۱۱۰ قانون اساسی "امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم" جزء وظایف و اختیارات رهبری قید نشده بود و تنها عزل او پس از حکم دیوان عالی کشور یا مجلس شورای اسلامی ذکر شده

بود. خبرگان عضو مجلس بررسی نهایی قانون اساسی با استدلال این که تمام تصرفات رئیس‌جمهور باید همان تصرفات ولایت فقیه باشد (مشروعیت) و وقتی عزل به دست رهبری است، انتصاب هم باید از طرف او باشد که بعداً چنانچه تخلفی صورت گرفت بتواند عزل کند، این بند را در متن افزودند. یادآوری گفته‌های نمایندگان مجلس خبرگان، «معنای تنفیذ» را آشکارتر می‌کند. آیت اله منتظری گفته بود: «اگر رئیس‌جمهور از طرف رهبر تایید نشود، احکامش برای ملت لازم‌الاجرا نیست» و «اگر یک رئیس‌جمهور تمام ملت هم به او رای بدهند ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری صحنه نگذارند، این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد.»

جواد فاتحی، نماینده‌ی استان کردستان در مجلس خبرگان، از منظر حقوقی، پرسشی دقیق، به میان می‌آورد و می‌رسد: «امضای حکم ریاست جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است؟ و اگر [ولی فقیه] امضا نکرد چه میشود؟» آیت اله بهشتی به این پرسش دقیق، پاسخ فقهی دقیق می‌دهد و می‌گوید: «نه آقا، تنفیذ است» (محمد مهدی شریعتمدار، نگاهی حقوقی در باره تنفیذ. سایت تابناک ۶ مرداد ۱۳۸۸ خورشیدی) سرانجام پس از گفت و گوهای خبرگان، «آیت‌الله شهید بهشتی نایب‌رئیس مجلس پس از طرح پیشنهادهای رسیده و به شور گذاشتن آنها نهایتاً عبارت «امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» را به رای می‌گذارد که به تصویب می‌رسد.

## انتخابات و بازخوانی تنفیذ

انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری در متن نبرد قدرت سرنوشت‌ساز جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام برگزار شد؛ نگاهی گذرا به رویدادها و بازتاب آن در رسانه‌ها و سایت‌ها نشان می‌دهد که جنگ تبلیغی و به بیان رساتر جنگ روانی بی‌محابا از یکسالی پیش آغاز و گسترش یافته بود.

نبرد قدرت این دوره، جدالیست سرنوشت‌ساز بین خامنه‌ای با اختیارات ولایت مطلقه‌ی فقیه، با در اختیار داشتن دستگاه دولت، ارگان‌های نظامی و انتظامی و امنیتی، گردانندگان مجتمع‌های نظامی-هسته‌ای، بنیادها و نهادهای وابسته به بیت رهبری و دولت و سپاه با تکیه بر درآمد سرشار نفت و گاز از یکسو و دیگر جناح‌ها و پاره‌جناح‌ها و گروه‌های ذینفع در دایره‌ی نیروهای «درون نظام» از سوی دیگر.

هاشمی رفسنجانی گونه‌ای نقش رهبری و پدرخواندگی این نیروها را عهده‌دار شده است. ویژگی جنگ قدرت کنونی آن است که در این جا آقای

خامنه‌ای تصمیم گرفته است (یا تصمیم گرفته بود) - به گمان خود - و برخلاف مبارزه‌ی قدرتی که در تمام دوره‌ی جمهوری اسلامی جریان داشته است، به جای ضعیف کردن این جناح و تقویت آن جناح، بازتقسیم قدرت و یا بازآرایی تعادل قوا، این‌بار نیروهای ناسازگار را به‌طور کامل از دایره‌ی قدرت بیرون کند. انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری میدان این جنگ قدرت سرنوشت‌ساز شد. نبرد مرگ و زندگی، بودن در دایره‌ی قدرت یا رانده شدن برای همیشه. از این‌جاست ایستادگی جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام در برابر خودکامه‌گی ولی فقیه. از این‌جاست پیش کشیدن شعار دفاع از «جمهوریت» نظام و نیز از این‌جاست یادآوری «راه امام».

در کدام اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، در کجای دیدگاه‌های دستگاه روحانیت شیعه و در کدام بخش از دیدگاه‌های بیانگذاران، پایوران و کارگزاران نظام اسلامی از آغاز تاکنون، مفهوم ملت و هستی ملت ایران، همچون شهروندان دارای حق حاکمیت ملی بیان شده یا پذیرفته شده است؟

ولایت مطلقه‌ی فقیه، بن و بنیاد قانون اساسی است بگونه‌ای که خود قانون اساسی هم «مشروعیت» خود را از تائید ولی فقیه می‌گیرد. در این دیدگاه رای ملت و رای جمهور ملت چه جایی دارد؟ نظام جمهوری اسلامی از آغاز تاکنون نظام ولایی بوده است. «جمهوریت» ادعایی حتی «ذیل» ولایت هم رده‌بندی نمی‌شود. معنای «تنفیذ» رای ملت و «نصب» رئیس جمهور روشن‌تر از آن است که بگذارد ادعای «جمهوریت» نظام جدی گرفته شود. «جمهوریت» در این نبرد قدرت، سیاست جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام، برای دفاع از موجودیت خویش و ماندن در دایره‌ی قدرت است.

امری که همچون عمل سیاسی البته در برابر خودکامگی ولایت فقیه است و به سود جنبش اعتراضی و آزادیخواهانه‌ی مردم ایران.

درباره‌ی بازگشت به «راه امام» و «خط امام» دو نکته را می‌توان یادآور شد. نکته‌ی نخست آن است که آیت‌الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی از اقتداری بی‌همتا برخوردار بود و همچون ولی فقیه بر فراز جناح‌ها و گروه بندی‌های درون نظام می‌توانست گونه‌ای تعادل قوا را با حضور همه‌ی جناح‌ها و گروه بندی‌ها برقرار کند. دگرگونی‌های اقتصادی و موقعیت طبقاتی نیروهای ذینفع نیز سیر دگرگونی و قطب‌بندی امروزه را نگذرانده بود. از این‌رو یادآوری «راه امام» و «خط امام» در معنای امکان حضور و فعالیت نیروهای درون نظام در دایره قدرت، از سوی اصلاح طلبان امری است موجه در

یادآوری ضرورت حفظ حضور خود و تعادل قوای نیروهای درون نظام.

نکته‌ی دوم اما آن است که خواست و آرزوی بازگشت به «راه امام» و «خط امام» در معنای ضمنی تقابل «راه امام» با گسترش خودکامگی ولی فقیه کنونی، ادعاییست یکسره بی‌پایه و ناروا. آنچه واقعیست آن است که گسترش خودکامگی آقای خامنه‌ای به درستی در «خط امام» و ادامه‌ی منطقی «راه امام» است. آیت‌الله خمینی برپایه‌ی این باور که «ولایت فقیه، همان ولایت رسول است»، دستور ولی فقیه و «حکم حکومتی» را بر فراز قانون اساسی و همه‌ی نهادها و دستگاه‌های نظام اسلامی قرار دارد. با «حکم حکومتی»، دستور خود را در چگونگی اعلام نتیجه انتخابات سومین دوره‌ی مجلس شورای ملی در حوزه انتخاباتی تهران پیش برد. در آن هنگام شورای نگهبان- البته به انگیزه‌های جناحی- خواهان آن بود که با توجه به تقلب در انتخابات تهران، نتیجه را ابطال کند. آقای خمینی با حکم حکومتی دستور داد درستی انتخابات تهران و نتیجه‌ی آن اعلام شود و شورای نگهبان گردن نهاد. در سال ۱۳۶۴ نیز آیت‌الله خمینی با «حکم حکومتی»، آقای خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت را ناگزیر از برگزیدن میرحسین موسوی برای دومین دوره‌ی نخست‌وزیری کرد.

آقای خامنه‌ای نیز در مقام ولی فقیه با «حکم حکومتی»، آقای مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی را واداشت تا لایحه بررسی مطبوعات را از دستور کار مجلس خارج کند. و «شیخ شجاع»، گردن نهاد. اکنون آقای خامنه‌ای با تایید نتیجه‌ی انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، «حکم حکومتی» و فرمان مقام ولایت فقیه را به آشکارترین شکل بر فراز قانون اساسی و برفراز همه‌ی دستگاه‌ها و نهاد و سازوکارهای ساختار قدرت قرار می‌دهد. آقای خامنه‌ای منطق و سرشت درونی خودکامگی ولایت مطلقه‌ی فقیه را تا مرز بی‌نهایت آن پیش می‌راند. اکنون در بحران سیاسی ژرف، در جنگ قدرت سرنوشت‌ساز، نقش و جایگاه «ولایت مطلقه‌ی فقیه» در ساختار قدرت، میدان جدال و کشاکش نیروهاست.

آقای میرحسین موسوی گفته بود: «فشارهای تبلیغاتی این روزها بر من برای کوتاه آمدن از موضع ابطال انتخابات است. به هر حال دولت با وضعیت فعلی با بحران مشروعیت سیاسی روبرو خواهد بود.» و حبیب‌الله عسکراولادی در پاسخ می‌گوید «برخی خواص باید بدانند که مشروعیت دولت را تنفیذ مقام ولایت تعیین می‌کند نه نامزدهای دیگر و طرفداران آنها»

پاسخ عسکراولادی از جنس باورها و اعتقادات خود میرحسین موسوی است. این میرحسین موسوی بود که گفته بود: «اگر ما یک موقعی به این نتیجه برسیم که اسم جمهوری نباشد، اسم حکومت اسلامی باشد، هیچ‌گونه ابایی نباید باشد.» (مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی). در همین مذاکرات، عبدالله نوری خواهان آن شد که شورا تصمیم نهائی را بگیرد و رهبر را در راس هرم قرار دهد. و آیت‌الله محمد یزدی در پاسخ به خطبه‌های نماز جمعه هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «همراهی مردم برای حکومت مشروعیت ایجاد نمی‌کند» و: «مشروعیت حاکمیت در اسلام از طرف خداوند است و مقبولیت حاکمیت با همراهی مردم است.»

پاسخ آیت‌الله یزدی به رفسنجانی هم از همان جنس و سنخ باورها و اعتقادات خود هاشمی رفسنجانی است. هاشمی رفسنجانی خود گفته است: «ما همه‌مان مشروعیت دخالت‌مان ناشی از اراده امام است، ما حق حکومت را در ایدئولوژی ما، از رهبری ما داریم می‌گیریم.» (مذاکرات شورا، ۲۰/۳/۶۵ خورشیدی) و آقای خاتمی نیز گفته است که: «در این نظام، قانون، مشروعیت خود را مرهون رهبری است. جمهوری، مشروعیت و اعتبار خود را از اصل ولایت فقیه کسب می‌کند.» آقای خاتمی در هنگام سرپرستی روزنامه کیهان (به حکم آقای خمینی)، در «یادداشت روز» کیهان نوشت: «ولایت فقیه، اصلی در کنار اصول دیگر نیست، بلکه زیربنا و بنیاد نظامی است که امت اسلامی اینک به سوی آن روان است... قانون اساسی اگر از این اصل تهی گردد، نظامی اسلامی نخواهد بود. این اصل اختصاص به یک نسل ندارد. متکی بر نقش تاریخساز و تاریخی رهبری در تاریخ اسلام و جامه ماست.»؛ «جای آن در قراردادهای عرفی نیست، بلکه در متن جان انسان‌های مسلمان است.»؛ «در این نظام قانون مشروعیت خود را مرهون رهبری است» و «جمهوری، مشروعیت و اعتبار خود را از اصل ولایت فقیه کسب می‌کند» (کیهان ۸ و ۹/۱۰/۵۹ خورشیدی) جبهه مشارکت ایران اسلامی در انتقاد از «انتخابات مهندسی شده» می‌نویسد: «سی سال پس از تاسیس جمهوری اسلامی که با شعار آزادی، استقلال و حاکمیت ملی استقرار یافت، شاهد برآمدن دولتی هستیم که از دل انتخابات مهندسی شده بیرون آمده و اکنون رئیس آن به جای آن که نماینده اراده ملی باشد برآیند خواست از پیش تعیین شده عده قلیلی است که بارها و بارها با گفتار و رفتار خود، جمهوریت نظام و اصل همراهی و سازگاری دین و مردم‌سالاری را زیر سؤال برده‌اند. برای پیروان امام، معتقدان به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و دلسوزان ایران، لحظات سختی است.» گویی نویسندگان بیانیه‌ی جبهه مشارکت فراموش کرده‌اند

که این خود آیت‌الله خمینی بود که گفت: «ولایت فقیه چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه همان ولایت رسول است» ( کیهان ۱/۸ ۵۸ خورشیدی) و فرمان خود در نامیدن جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد را جایگزین اراده ملی کرده بود. در پاسخ به ادعای این «پیروان امام» و ادعای آنان پیرامون «اراده ملی» در تعیین رئیس‌جمهور و گزاره‌ی سازگاری دین و مردم‌سالاری، آیت‌الله کعبی نماینده مجلس خبرگان، آشکارا منشاء «مشروعیت» ولایت ولی فقیه را «نصب الهی» می‌داند و «حضور و پشتیبانی مردم» را صرفاً امری در حوزه‌ی اجرائی و جدا از بنیاد «مشروعیت» می‌داند و می‌نویسد: «براساس شرع و قانون اساسی، منشاء مشروعیت ولی فقیه، نصب الهی است!» و «اجرا قوانین و مقررات اسلامی و تحقق عملی ولایت فقیه بدون حضور و پشتیبانی عملی مردم امکان‌پذیر نیست». آیت‌الله کعبی درباره چگونگی «نصب» رئیس‌جمهور در قوانین جمهوری اسلامی می‌گوید: «همه مناصب و مقامات حکومتی، مشروعیت تصرفات، تصمیم‌ها و اقدامات آنان در قلمرو مسایل عمومی و وظایف قانونی، ناشی از نصب مستقیم و یا غیر مستقیم و تایید ولی فقیه است.» و باز در پاسخ «پیروان امام» در جبهه مشارکت است که آیت‌الله کعبی درباره «نصب» رئیس‌جمهور، به‌ویژه به «امام راحل» اشاره می‌کند و می‌گوید: «در خصوص ریاست جمهوری به‌طور ویژه به تصریح امام راحل و اصول قانون اساسی، اگر نصب رئیس‌جمهوری توسط ولی فقیه صورت نگیرد، طاغوت است و مشروعیت ندارد.» در آئین «تنفیذ» روز دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۸، مقام ولایت مطلقه فقیه، رای مردم را «تنفیذ» و رئیس‌جمهور را «منصوب» کرد تا انتخاب او «مشروعیت» داشته باشد. آرای ملت ایران و اراده ملی، نقشی در «نصب» و «مشروعیت» رئیس‌جمهور ندارند. زیرا ولی فقیه نظام اسلامی در مقام «تنفیذکننده»، حقی در اصل خود عقد دارد که اگر آن عقد را «تنفیذ» نکند، عقد باطل شده و از اثر اجرایی برخوردار نخواهد بود. انتخابات ریاست جمهوری، قرارداد یا عقدی است میان انتخاب‌کنندگان و رئیس‌جمهور منتخب. در فرض سیاسی، انتخاب‌کنندگان، اراده و آرای خود را پشتمانه‌ی برنامه‌ها و سیاست‌های منتخب خود می‌کنند و رئیس‌جمهور منتخب نیز متقابلاً متعهد به اجرای قانون و خواسته‌های انتخاب‌کنندگان می‌شود. اما از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی و باورهای دستگاه روحانیت شیعه، این قرارداد یا عقد میان مردم و رئیس‌جمهور «منتخب»، مانند «عقد مکروه» و معامله‌ی سفیه است «بدون اذن ولی». پس تنها و تنها با «اذن ولی» و «تنفیذ» اوست که «مشروعیت» می‌یابد.

«امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» بوسیله ولی فقیه که

در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است، همان «مجاز شمردن» عمل حقوقی «غیر نافذ» است که طرفهای عقد آن، مردم انتخابکننده و رئیسجمهور منتخب هستند. ماده یکم قانون انتخابات ریاست جمهوری هم، آغاز دوره چهارساله ریاست جمهوری را درست از تاریخ «تنفیذ» اعتبارنامه به وسیله مقام رهبری، به حساب می‌آورد. در تمام دوره‌ی سی‌ساله جمهوری اسلامی و در تمام آئین‌های «تنفیذ» همین مفهوم‌های «امضا»، «تنفیذ» و «نصب» تکرار شده‌اند. از این‌رو و اکنون درباره‌ی دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، پرسش تنها این نیست که رای مردم دستکاری شده و باری گویی پس از این دستکاری، رای‌های شمرده شده به نام احمدی‌نژاد، پایه‌ی مشروعیت انتخاب او و تشکیل دولت اوست. مساله آن است که نظام جمهوری اسلامی از بنیاد و از دیدگاه حقوق اساسی، رای مردم ایران را مبنای مشروعیت قدرت هیچ رئیس‌جمهوری نمی‌داند. قانون اساسی جمهوری اسلامی و دیدگاه بنیانگذاران این نظام، اساساً مفهوم ملت و هستی ملت ایران را همچون ملت دارای حق حاکمیت ملی به رسمیت نمی‌شناسند. از منظر بی‌حقی، رای‌دهندگان به محمود احمدی‌نژاد همچون رای‌دهندگان به دیگر نامزدها هستند. جنبش اعتراضی می‌تواند با بیان این واقعیت، اعتبار اخلاقی حق‌خواهی عمومی جنبش را بالا برد. از این‌رو جنگ قدرت در «بالا» را به کشاکش مربوط به دفاع از «جمهوریت» نظام یا دفاع از «سازگاری دین و مردم‌سالاری» تاویل کردن چندان موجه نیست. پرسش و تردید در این‌باره از این‌جاست که نمی‌توان از «اراده ملی» سخن گفت اما از مفهوم نوین و هستی ملت ایران سخن نگفت و نسبت به بنیادها و اصول غیر دموکراتیک و تبعیض‌آلود قانون اساسی سکوت کرد. در همین بحث انتخابات ریاست جمهوری، برابر اصل ۱۱۵ قانون اساسی، رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی ... و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور انتخاب شود. برابر این اصل نیمی از مردم ایران یعنی زنان از حق انتخاب شدن محروم شده‌اند. افزون بر این همه باورمندان به مذاهبها و دین‌های دیگر از حق انتخاب شدن محروم شده‌اند. در جمهوری اسلامی، مسلمانان اهل تسنن از حق نامزد شدن و انتخاب شدن محروم‌اند. این تبعیضها و محروم کردن‌های بی‌پرده پوشی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، از بنیاد با مفهوم برابری شهروندان ملت و حق حاکمیت ملی آحاد ملت ایران در تضاد آشکار است. چگونه می‌توان هم از قانون اساسی واپسگرا دفاع کرد و هم از آرای ملت ایران و اراده ملی سخن گفت؟ پرسش و تردید همچنین از این‌جا هم هست که هاشمی رفسنجانی، نقش پدرخوانده جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام را برعهده گرفته است. مصلحت‌بینی سیاسی، البته اهمیت شکاف در بالا و گسست در قدرت را برای فراهم آمدن فضای مناسب سیاسی و بیان

خواست‌های دموکراتیک و انسانی، توضیح می‌دهد اما تصور و بیان این که رفسنجانی در کنار مردم ایستاده است و یا رفسنجانی از خواسته‌های مردم دفاع می‌کند، از بنیاد ناموجه است. در پاره‌ای تحلیل‌های سیاسی ضمن برشمردن پیشینه‌ی هاشمی رفسنجانی، با توجه به رویارویی کنونی رفسنجانی با خامنه‌ای، گفته شده: «هم رفسنجانی برای بقای خود به این جنبش - در سطحی کنترل شده - فعلاً نیازمند است و هم مردم ایران حق دارند از هرکس که امروز در هر حدی در برابر سرنیزه علی خامنه‌ای بایستد راضی باشند. بقیه حساب‌ها می‌توانند برای روزی باقی بمانند که هر طرف در شرایطی آزاد بتواند ادعاهای خود را مطرح کرده و خواهان رسیدگی به آن‌ها بشود.» (اخبار روز ۲۷ تیرماه ۱۳۸۸) دشواری چنین پیشنهادهایی آن است که حساب سی‌ساله‌ی خامنه‌ای و رفسنجانی را نمی‌توان از هم جدا کرد، اگر پیشینه و کارنامه‌ی خامنه‌ای پیش روی مردم است، کارنامه و پیشینه‌ی هم‌پیمانان و یاران سرکوبگر حلقه‌ی اصلی قدرت در جمهوری اسلامی هم پیش روی مردم است. جنبش اعتراضی ملیونی شهری ایران با انگیزه‌ها و درک‌های گوناگون در روند انتخابات به میدان آمد، شکاف «بالا» را گسترده کرد به گونه‌ای که می‌توان از گستردگی سخن گفت. جنبش اعتراضی با خواسته‌ها، شعارها و روش‌های مدنی و مسالمت‌جویانه، بیش و پیش از هرچیز فرهنگ نوینی از مبارزه و حق‌جویی را جلوه‌گر ساخت. اگر این نوشته مجاز به ارزیابی این جنبش باشد چیزی جز ستودن جلوه‌های این فرهنگ نوین نخواهد گفت. پس سخن گفتن از سرشت واپسگرایانه، تبعیض‌آلود و ضد دموکراتیک قانون اساسی جمهوری اسلامی، پرسش و تردید پیرامون دیدگاه‌های جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام و یا محدود و خودغرضانه بودن انگیزه‌ها و هدف‌های آنان، در بنیاد خود نظر دارد به ضرورت پرداختن آشکار به ارزش‌ها و خواسته‌های دموکراتیک و شیوه‌های مدنی جنبش اعتراضی. ارزش‌ها و خواسته‌های انسانی و دموکراتیک که با همان شیوه‌ها و روش‌های مدنی و مسالمت‌جویانه آمیخته می‌شوند و با ایستادگی بر آن ارزش‌ها، جنبش دموکراتیک حق‌جویانه‌ی ایرانیان پربارتر می‌شود. گاندی و ماندلا را هم با شیوه‌های مقاومت مدنی و روش پرهیز از خشونت می‌شناسند و هم با ایستادگی بر سر ارزش‌های انسانی و دموکراتیک. و فراتر از این می‌توان گفت و باید گفت که در اساس، این بیان روشن ارزش‌های دموکراتیک ضد تبعیض و ایستادگی بر سر این ارزش‌ها بود که آن شیوه‌های مبارزه‌ی مدنی را نیز جان می‌بخشید. با ذهن و زبان آلوده به دیدگاه‌های سنتی و محافظه‌کارانه، با روش‌های آلوده به تقیه و پنهان‌کاری نمی‌توان جنبش دموکراتیک سامان داد. بدون پالودن ذهن و زبان، بدون بیان شفاف ارزش‌های انسانی، دموکراتیک و

برابری خواهانه، نمیتوان پایه‌های جنبش ملیونی جوانان و زنان و مردان را استوارتر کرد. نمیتوان بدون بیان آشکار اعتراض به تبعیض و دفاع از برابری، جنبش را پیش برد. بدون باور به مفهوم و هستی ملت ایران همچون تنها بنیاد و منشاء حاکمیت ملی ملت ایران، نمیتوان از آرای مردم ایران دفاع کرد. زیرا ملت، خانه دموکراسی است. و تنها در دموکراسی است که اراده و آرای ملت، جلوه می‌یابد و جمهوری ایران معنا می‌یابد. قانون اساسی و ولایت مطلقه فقیه، حق حاکمیت ملی ملت ایران و اراده و آرای ملت ایران را از بنیاد نمی‌پذیرند. «امضا» و «تنفیذ» و «نصب» و «نصب» رئیس‌جمهور به وسیله ولی فقیه بیان آشکار خوارشماری مردم ایران و نفی حق حاکمیت ملت ایران است.

در متن حکمِ تنفیذِ ریاست جمهوری آقای روحانی نیز همان سه موضوعِ بهم پیوسته ی «تنفیذ» و «نصب» و «مشروط» بودن «نصب»، یعنی حق ولی فقیه در «گرفتنِ مشروعیت» رئیس‌جمهور، تکرار شده اند. آقای خامنه ای در متنِ حکمِ تنفیذ، در همین سه موضوع چنین گفته اند:

« اکنون که رأی قاطع ملت ایران شخصیتی دانشمند، و کار آزموده ی میدانهای گوناگون، و دارای سوابق جهادی متعدد، و مفتخر به حضور در مسئولیتهای دینی و سیاسی را به مدیریت اجرایی کشور، برگزیده است، اینجانب نیز به پیروی از آنان و همراه با تبریک به ایشان، رأی ملت را تنفیذ و جناب حجه الاسلام آقای دکتر حسن روحانی را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم و از خداوند متعال توفیقات بزرگ ایشان را در این مسئولیت خطیر و با ارزش مسألت می‌نمایم. بدیهی است که آن رأی و این تنفیذ تا هنگامی است که ایشان به تعهد در پیمودن صراط مستقیمی که تاکنون در پیش داشته اند یعنی راه آرمانهای نظام اسلامی و دفاع از حقوق ملت و ایستادگی در برابر زورگویان و مستکبران پایبند باشند که به کمک الهی چنین خواهد بود؛ ان شاءالله »

پس از «تنفیذ»، مراسم «تحلیف» یعنی سوگند خوردن در مجلس شورای اسلامی، برگزار میشود. برابر اصل

یکصد و بیست و یکم، رئیس‌جمهور در جلسه ی مجلس با حضور رئیس قوه قضائیه و اعضای شورای نگهبان، سوگند یاد می‌کند.

دیگر حاضران در جلسه ی مجلس، میهمان هستند. در مراسم «تحلیف» این دوره، برای نخستین بار از سفیران و نمایندگان دولت‌ها نیز برای حضور در مراسم «تحلیف» دعوت شده است.

متن «تحلیف» در اصل یکصد و بیست و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی،  
چنین آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«من به عنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم و همه استعدادها و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسئولیت‌هایی که برعهده گرفته‌ام به کار گیرم و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پیشتیبانی از حق و عدالت، گسترش عدالت سازم و از هرگونه خودکامگی بپرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کنم.

در حراست از مرزها و استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام، قدرتی را که ملت به عنوان امانتی مقدس به من سپرده است، همچون امینی پارسا و فداکار نگاه دار باشم و آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارم.»